

# الخصائص

في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي (رحمه الله تعالى)  
المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهرالعجايب المعروف باردو گائیڈ پریس  
في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي (رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهرالعجايب معروف باردو گائیڈ پریس چاپ شد

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

## بسم الله الرحمن الرحيم

و احمد علی نعمایه العظیم و نصلی علی رسولہ الکریم - و علی  
الذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم احسن صلوة را کمل تسلیم\*  
و بعد

یقول احقر عباد الله الصمد - کبیر الدین احمد - انه امر علی من  
له دله فی حب آل انبی الاکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و له  
صدارة و سیادة فی احبائه الممجد - الرئیس البهاری البردزانی  
السید صدر الدین احمد - بان ابذل جهدي فی طبع هذا الکتاب  
النجائب - الی حب علی بن ابی طالب - المسمى بالخصائص -  
مزبلا عنه النقایص - فصعیت فی تصحیح متنه علی قدر الامکان -  
و ترکمت ترجمته کما کان - و ارجو ربی العفو و الغفران - بما  
وقع منی من الزلل و النسیان \*



بنام ایزد بخشنده داور • فروز مایه هو گونه گوهر .  
درو بی پایان - ار پاك یزدان - بر پیشرو و خشوران - جاویدان باد  
صد هزاران آفرین بر جانشان • بر روان پاك فرزدان شان  
میس ابن ناکس که قرین - احمد کبیر الدین - میگوید - که دوستم سید  
والا یزدان - صدر الدین احمد فرخ بهاد - که همگ دیاکانش در مرز بوم بوهار  
بردوان فرساده راه ویا دانش داد بودند - بمن پینوای بابکار بهار فرمودند -  
که خصائص نامه سانی را که در فروزش اسم الله الغالب - پور ابی  
طالب - است - چاپ کنم • و در درستی راستی و کاستی آن دست و پائی  
زدم • هر چند که این کار ارجمند از نیروی این مستمند بس ناکشود بود -  
نامم کام و ناکام گام درین جام جام نهادم - و در پارسی ورشیم آن و نوده ها را  
بدشیم نادرده ها نشاندم - مگر پارسی همسراز آن را بهمان پیشین  
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را  
بر راه راستی و راستبازی نگه دار •

بسم الله الرحمن الرحيم

## احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن جعفر بن  
سنة خمس عشرة و مائتين و مائتين و مائة سنة ثلث و ثلثة اية وهو  
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن  
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني  
وعنه و اخذ عنه خاق كثير وله كتب كثيرة في الحديث و كان  
شافعي المذهب وله مداسك على مذهب الاسام الشافعي و كان  
ورعا متحونا \* قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي  
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع له جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطبرسوس  
وتأجروا لهم بالكتاب \* وسأله بعض الأئمة عن كتابه السفن  
صحيح فقال فيه الصحيح والعسن وبقاها قال والكتاب لها  
الصحيح منه مجردا فضع المجتبى فهو المجتبى من السند  
ترك كل حديث تكام في إسناده بالتعليل هذا قليل من كثير \*

### عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان  
بن بحر النسائي الحفاظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب  
السفن وسكن مصر وانشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال  
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا  
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمره وخرج الى دمشق فسئل  
عن معوية وما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية  
راما براس حتى يفضل وفي رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا  
لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى  
اخرجوه من المسجد وفي رواية اخرى يدفعون في خصبته وداوه  
ثم حمل الى الرملة ومات بها \* وقال الحفاظ ابوالحسن الدارقطني  
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها  
فتوفى بها وهو مدفون بين الصفا والمرية وكانت وفاته في شعبان  
سنة ثمان مائة \* وقال الحفاظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مدقول . والى وكان قد هدف  
 كتاب الاختصاص في فعل على بن ابي طالب عليه السلام واهل  
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل فقول له  
 الا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت  
 دمشق و انكرت عن علي عليه السلام كثير فارتدت ان يهدىهم  
 الله تعالى بهذا الكتاب \* وكان يصوم يوما ويفطر يوما وكان موضوعا  
 بكثرة الجمع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي  
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن وسرايري \* وقال الدارقطني رحمه الله  
 منحن ديمشق فذكرك الشهادة رج وقوي يوم الاثنين لثالث عشرة  
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسبها الله تعالى  
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين وقال ابو سعيد عبد الرحمن بن  
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن  
 المسائي قدم مصر قديما وكان اماما في الحديث ثقة ثبتا  
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى عشر و ثمانمائة  
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مولده بهذا في سنة خمس  
 عشرة و قيل اربع عشرة ومائتين و الله اعلم \* و نسبته الى ابي اسحاق بن  
 الذنون و فتح السنين المهمة و بعدها هجرة وهي مدينة حراسان  
 خرج منها جماعة من الايمان •

## در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و شارحیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - اخذ بمجتبی بذون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو مستخرج است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنامیدن مستخرج پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را نه در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته بود این کتاب اسقاط نمود چون معدن گویند رواه النسائی - مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسہ یا اصول خمسہ بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله دیشاهوی گویند شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم - متواسست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح

و انعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج نمی  
بیغی که در سخن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق  
میگفت که فری علیہ و انا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا  
و اخبارنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و  
گفته اند که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان  
حارث و نسائی خشونت واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث  
فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان  
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی  
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر  
بود و نسائی روایت حدیث دارد از دیار مشایخ مثل متقیه بن  
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و  
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارد از وی جماعتی از کبار  
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السائب و ابوالقاسم طبرانی  
و ماز جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامی منقول  
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن  
شعیب الدمشقی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر  
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار  
از او احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و  
اهل آن ناحیه دینی در مسجد ب او گفتند چه می گوی در حق  
معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت  
اما برضی معاویه ان یخرج راس نراس حتی یعضل و روایتی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ مضیلتی الا الاشباع بطنه پس مردم  
برخواستند و در وی پیشچیدند و بیحرستیها کردند و چندان زدندش که  
تا از مسجد بیرون آوردند و او را برهله بردند و ازان جهت بیمار  
شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بودندس  
و او را جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مرویه  
مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر  
المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التکلیف و السلام تصنیف کرد تا  
او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من  
برای تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم آن ناحیه  
را منکوف یافتم از امیر المؤمنین علی خراستم که خداوند تعالی  
ایشان را براه راست آورد بهیبت آن کتاب مذکور را تالیف  
کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود  
یکسرت جماع و چهار زوجة داشت میان ایشان قسم میکرد و برای  
ان سرایي نیز میداشت \* ولادت نسائی در سال دویست و پانزده  
از هجرت و دوازده سال سه صد و سه \*

### عن خلاصة تنهيب تهذيب الكمال

احمد بن شعيب بن علي بن سنان بدوي بن بكر بن دينار  
النسائي ابو عبد الرحمن القاضي الحافظ صاحب السدن واحد  
الايمه المجريين و الحفظ الامام طوف و سمع بخراسان و العراق و



الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في  
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حزمي الحافظ و  
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و الثقفي و ابن يونس و  
ابن عدي و ابن العدي و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا  
السنائي الامام في الحديث بلا مدافعة ثوبى بفلسطين (ع) و قيل  
بالرملة (ه) و دفن بببيت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلاثمائة  
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة \*



(ع) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •  
(ه) قال الحاكم ابو عبد الله حمدة مشايخ مصر فخرج الى الرملة  
فسئل عن فضائل معارفة فاعسك عنه فخرية في الجاه فقال اخرجوني  
الى مكة فاخرجوه عليك فوات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه  
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معارفة و فضائله فقال الا  
يرضى راسا براس حتى يصل معا راوا يدفعون في حضيرة حتى اخرج  
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد  
و آله اجمعين \* و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رض \*  
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي \*

### ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رض

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني  
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی ده سته مومنان و کافران.

در دنیا و بخشنده مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام  
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام \* و بعد حمد  
و صلوة پس این خاصه های علی پسر ابي طالب است خشود شود خدا  
برتر از او \* گفت شیخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي \*

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خوش و شود خدا از او

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا  
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شریفم حیث عرفی را - عرب نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من  
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم \*

۲ — (نبایا) محمد بن المثنی قال انبانا عبدالرحمن قال  
انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابی حمزة عن زید بن ارقم  
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه \*

### ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر  
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابی حمزة عن  
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی  
بن ابی طالب رضه \*

شهریست . گفت حیة عربی شایدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت  
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا  
بر او و بر آل او و سلام فریست \*

۲ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن  
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابی حمزة از زید  
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه  
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او \*

### این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاش کنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا  
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر  
مرة از ابی حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن  
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست  
علی پسر ابی طالب است خشنود شود خدا از او \*

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم یقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علی رضه و قد قال فی موضع آخر اسلام علی رضه \*

• — اخبرنا محمد بن عبید بن محمد قال حدثنا سعید بن خثیم عن اسد بن عیدة البجلي عن یحیی بن عقیف عن عقیف قال جئت فی الجاهلیة الی مکه فزلت علی العباس بن عبد المطلب رضه فاما ارتفعت الشمس و خلقت فی السماء و انا انظر الی الکعبة اقبل شاب فومی ببصره الی السماء ثم استقبل الکعبة فقام مستقبلاً فام بلبث حتی جاء غلام فقام عن

ع — خیر داد مارا عبد الله پسر سعید گفت عبد الله حدیث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شدی انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فریسد خدا بر او و سالم فریسد علی است خشدود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشدود شود خدا از او •

• — خیر داد مارا محمد پسر عبید بن محمد گفت محمد پسر عبید حدیث کرد مارا سعید پسر خثیم از اسد پسر عیدة البجلي از یحیی پسر عقیف از عقیف گفت عقیف در زمان جاهلیت طرف مکه پس فروز آمدم بر عباس پسر عبد المطلب خشدود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظاهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدانی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس اسناده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس اسناده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب  
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب  
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدري من  
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هذا  
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي  
بن ابي طالب بن عبد المطلب هذا ابن اخي هل تدري من  
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد  
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره  
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض ( ن - ) ولا والله على  
ظهر الارض ) كلها احد على هذا الدين غیر هؤلاء الثلاثة \*

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس  
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده  
شد طفل و زن پس ایستاد آن جوان در آن حاله که سجده کننده بود پس  
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار  
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس  
گفت عباس محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است این پسر برادر من  
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علی  
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن  
که پس آن مرد است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خويلد زوجه  
پسر برادر من است این پسر برادر یعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او  
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار  
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا درست  
بر زمین ( ن - ) و نیست قسم خدا بر پشت زمین ) همه زمین کسی بر این دین  
سواء آن کسان هر سه \*

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاوى قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي الله عنه انا عبدالله و اخو رسوله ( ن - رسول الله صلعم ) و انا الصديق الاكبر لا يقول ( ن - لا يقولها ) ذلك بعدي ( ن - غبري ) الا كاذب ما كنت قبل الناس سبع سنين \*

### ذكر عباد امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل ( ن - ابن فضل ) قال حدثنا الاعلم عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي الله عنه قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي ( ن - نبيا )

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث کرد مارا عبيدالله پسر موسى گفت عبيدالله حديث کرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشخود شود خدا از او من بندگان خدا ام و برادر ( - پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد ) پيغمبر او ام و من راست گو کلان ام نخواهد گفت اين سخن را ( ن - نخواهد گفت آنرا ) بعد من ( ن - سواي من ) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال \*

### اين ذکر عبادت اسير المؤمنين علي پسر ابي طالب

است خوشنود شود خدا از او

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث کرد مارا ابو فضيل ( ن - پسر فضل ) گفت پدر فضيل حديث کرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشخود شود خدا از او گفت علي نهي شفا سم کسي را از اين است عبادت کرد خدا تا مالي را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم عاری عبد الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة تسع سنین \*

### ذکر منزله علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۸ — أخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت ابي يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب فحمد الله و انشأ عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم فالوا صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي علي و ان الله موالي من والاه و معادي من عاداه \*

بر او و بر آل او و سلام فرستد موالی من عبادت كردم خدا را پیش او بكنه عبادت كند او را کسی ازین امت نه سال \*

### این ذکر مرتبه علی بسر ابیطالبست بزرگ کنه

#### خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حدیث کرد مارا محمد بن مسو خالد گفت محمد حدیث کرد مارا موسی بن یعقوب گفت موسی حدیث کرد مرا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عایشه دختر سعد خشدود شود خدا ازو گفت شدیدم پدر خود را می گفت شدیهم پیغمبر خدا را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضعیست دو میل از مکه) و گرفت دست علی را پس خطبه خواند پس حمد کرد خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت ای مردمان تحقیق من دوست شما ام گفتند مردمان در دست گرفتی ای رسول خدا پسر گرفت دست علی را پس گفت این دوست هست و گذارنده است احکام الهی را از طرف من بوسی خلق و تحقیق خدا دوست دارنده است آن کسی را که دوست داشت علی را و دشمن دارنده است آن کسی را که دشمن داشت علی را \*

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رم ان النبي صلعم كان عنده طاير فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابو بكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له \*

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البجلي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معاوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالن له رسول الله صلعم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهم احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حماد پسر حماد گفت حين خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى بن عمرو از سدي از انس پسر مالك صلعم فرمود بود نوديك او جانور ( پرده ) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تو خلق خود را بخورد همراه من اين جانور را پس آمد ابو بكر و آمد عمر پسر عمر آمد علي پس ادن داد براي علي \*

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد بن ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاوية سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون فخر اعم گفت او را هر ايد اينكه باشد براي من يك اران سه چيز دوست نر است آن چيز طرف من از قطار شقران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود



رسول الله صلعم يقول له و قد خلقه في بعض مغازيه فقال له  
علي يا رسول الله اتخلفني مع الذم و الصبيان فقال له رسول  
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه  
لا ينبي ( ن - لا نبوة ) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لاطمين  
الراية رجلا يحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا  
لها فقال ادعوا لي عليا فأتى بأحمد ( ن - فأتى به أحمد ) فبصق  
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليزهق عنكم  
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا  
و فاطمة و حسدا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي \*

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق  
خلیفه کرد او را در بعض جنگهایی خود در مدینه پس گشت برای او علی ای  
پیغمبر خدا را میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود  
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا  
راضی زهی شری اینکه باشی از من بعد از هارون از موسی مگر تحقیق شان  
اندست که نیست نبی بعد من و شنیدم او را می گفت روز جنگ خیبر هرانده  
هرانده خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول  
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن  
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان  
( ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان ) پس آب دهن انداخت  
آن حضرت در هردو چشم علی و داد نيزه را طرف او و هرگاه که نازل  
شد این آفة سواد این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما  
ناپاکي را اهل بیت و پاک کند شما را پاك کردن طلبید پیغمبر خدا درود  
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را  
پس فرمود ای بار خداانا ايتها اهل من هتقد \*

۱۱ — انبأ حرمي بن اونس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغار عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتلقوا علي بن ابي طالب رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان له خصالا ثلثا لان بكرهني ابي واحدة منهم احب ابي من حمير النعم سمعته يقول انه مدي بمنازلة هارون بن موسى الا انه لا ابي يعدي و سمعته يقول لا اعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى بن الحسن بن محمد بن علي قال حدثنا نصر بن علي قال ابا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن الحسن

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر اونس پسر محمد الطرسوسي گفت حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد ( خ . و ) گفت بودم نشیمنده پس رفصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را ( خ . و ) پس گفتم هرايذه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . و . س . ) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه اند هرايذه باشد برای من یعدی برای سعد یکی از آنها دوست تراست طرفی من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علی از من بمنازله هارون است از موسی مگر تحقیقی شان اینست که بیست بیی بعد من و شنیدم او را میگفت هرايذه هرايذه خواهم داد بیره را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی بن محمد بن علی گفت حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابیه ان سعدا رضه قال قال النبی صلعم لادنعن الراية الی رجل  
 یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله یفتح علی یدیه فاستشرف  
 لها اصحابه فدفعها الی علی \*

۱۳ — حدثنا احمد بن سلیمان الرحادي ( الرهاوي ) قال  
 حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابی لیلی عن الحكم و المنهال عن  
 عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه انه قال لعلی و کان یحیر معه  
 ان الناس قد انكروا منک انک ( ن - ان تخرج ) تخرج فی  
 البرد فی البلاء و تخرج فی الحر فی العشو و القرب الغلیظ ( ن -  
 الخشن ) قال او لم تكن معنا بخیر قال بلی قال فان رسول الله

پسر ایمن از پدر خود تحقیق سعد ( خ . و ) گفت گفت پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . و . س ) هوائینه خواهم داد نیزه را طرف مرد که دوست میدارد  
 خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر خدا فتح خواهد  
 کرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند کرد برای آن نیزه اصحاب  
 پیغمبر پس دفع کره آن نیزه را طرف علی \*

۱۳ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث  
 کرد مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابی لیلی از حکم و منهال  
 از عبد الرحمن پسر ابی لیلی از پدر خود تحقیق ابی لیلی گفت برای  
 علی و بود ابو لیلی سیر میکرد همراه علی تحقیق مردم تحقیق انکار کردند  
 و تعجب کردند از تو تحقیق تو بیرون می آئی ان - اینکه بیرون می آئی  
 در سردی در جامه کهنه و بیرون می آئی در گرمی در پوشاک پنبه دار و  
 پارچه اکبه ( گنده ) فرمود حضرت علی ای نبودی تو همراه ما در جنگ  
 خوبتر گفت ابو لیلی ازی بودم فرمود حضرت علی پس تحقیق پیغمبر خدا

صلعم بغی ابابکر و عقد له الراية ( نه - لواء ) فرجع و بعث عمر و عقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول الله صلعم لاعطین الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله کرار لیس بفراز فارس لای و انا ارم و فقلت انی ارم و فتقل فی عینی و قال اللهم اكفه اذی الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا \*

۱۴ — ابناننا محمد بن علی بن حرب المروزي قل ابناننا معاذ بن خالد قال ابناننا الحسین بن واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خیبر و اخذ اللواء ابو بکر

( د . خ . م . ) فرستاد ابابکر را و بست برای او علم پس رجوع کرد ابو بکر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه مردمان پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر اینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد انحضرت کسی را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کفایت کن تو علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس دیافتم گرمی را بعد فرمودن انحضرت این کلام را و دیافتم سردی را \*

۱۵ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزي گفت محمد خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حصون پسر واقد از عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شیدم ابي هريرة را ( خ . و ) می گفت حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابو بکر صدیق پس

علم یفتخ له و اخذه من الخد عمر فاصرف و لم دفتح له و اما اب  
الناس نوسئد شدة و جهد فقال رسول الله صلعم انی دافع اوائی  
غدا انی رجل بحسب الله و رسوله و بحسبه الله و رسوله لا ارجع حتی  
یفتخ له و یلقا طلبة انفسنا ان المفتح غدا و اما اذ یبع رسول الله صلعم  
صلی الخداة ثم قام قائما و دعا باللواء ( ن - اللواء ) و الناس علی  
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صلعم الا و هو یرجوا  
ان یرکب صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارم فتکمل  
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فلق الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر ( فردا ) عمر پس بازگشت  
و به فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس  
فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا  
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میدارد او را  
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا  
برای او خفیم دران حالیکه خوش بود ذات ماها که تحقیق فتح فردا  
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) دعا خواند صبح را  
بستمر برخواست آن حضرت دران حالیکه راست ایستاده بود و مردم برصفها  
خود بودند پس نبود از ما مرتب که برای او مرتب بود در بیک پیغمبر خدا  
( د . خ . م . ) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس  
طلبیب علی پسر ابی طالب را و حال اینکه او سرخی و درد چشمان میداشت  
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هردو چشمان علی مرتضی و مسح  
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی  
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفیق کرد خدا در  
او و گذشت اندر بریده راوی حدیث من دران کس بودم که دست دراز کرد

۱۵ — انبیا محمد بن بشار بندار البصری قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عوف بن مسلم عن ابي عبد الله ان عبد الله بن بربرة حدثه عن ابيه بربرة الاسلمی قال لما كان خبیر نزل رسول الله صلعم بحضرة ( ن - بحضرت ) اهل خبیر اعطى ( رسول الله صلعم ) الاموال عمر فقبض معه من نهض من الناس فلقوا اهل خبیر فاکشف عمر واصحابه فرجعوا الى ( رسول الله صلعم ) فقال ( رسول الله صلعم ) لا تعطين الاموال رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فلما كان من العدة تبار ( ن - فصادر ) ابوبکر وعمر قدام عليا و هو ارمم فتعل فی عنقه و نهض معه من الناس برای علم ( ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرقم علی دران کس که دست دراز کرد برای علم ) .

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بندار بصري گفت محمد حديث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث کرد مارا عوف از ميمنه ابي عبد الله پسر بربرة حديث کرد او را از پدر خود برادر اسلامي گفت هرگاه بود خبیر فرود آمد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م - ) در میدان و حضور ( ن - و نلعه ) اهل خبیر دان پیغمبر خدا ( د - خ - م - ) علم را بعمر پس برخاست همراه او انکس که برخالت از مردمان پس ملاقات کردند اهل خبیر را پس منکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب او پس رجوع کردند طرف پیغمبر خدا ( د - خ - م - ) پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ - م - ) هر ایضا هر آنکه خواهد داد بیوه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و رسول او را و درست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از فردا سبقت کرد ( ن - پس آمد ) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علي را و حال آنکه حضرت علي درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهن

من فہض فلقی اہل خیبر فاذا مرحب یرتجـز و هو یقول  
 قد علمت خیبرانی مرحب \* شاکی السلاح بطل مجرب  
 اطعن احیانا و حیثا اضرب \* اذا اللیوث اقبلت تلہب  
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی ہامته حتی عض (ن-)  
 مضی) السیف منها البیض و انتہی (اسہ و سمع. اہل العسکر  
 صوت ضربتہ فما تنام اخر الناس مع علی حتی فتح اللہ لہ و لہم \*  
 ۱۶ — انبانا قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن  
 عبد الرحمن الزہری عن ابی حازم قال اخبرنی سهل بن سعد رض  
 ان رسول اللہ صلعم قال یوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در ہر دو چشمان او و برخاست ہمراہ او از مردم انکس  
 کہ برخاست پس ملاقات کرد اہل خیبر را پس ناگاہ مرحب پہلوان شعر  
 میخواند کہ منضم بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست  
 اہل خیبر تحقیق من مرحب ہستم پرکنندہ آلات جنگ شمشیر و غیرہ و  
 پہلوان ام تجرنہ کنندہ ام بیژنہ میزنم گاهی و گاهی میزنم و قتیکہ شیرہا پیش  
 آمدند در حالیکہ شعلہ زلفدہ اند پس اختلاف کردند مرحب و علی ہر دو  
 ضربہ را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعہ کرد (ن - و گذشت) و  
 گرید شمشیر از آن سو خوردہ را و منتہی شد سر او را و شدید اہل لشکر او از  
 زدن او پس نہ تمام شد آخر مردم ہمراہ علی تا اینکه فتح کرد خدا برای  
 علی و برای مردم ہمراہی او \*

۱۶ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد ما را  
 یعقوب پسر عبد الرحمن زہری از ابی حازم گفت ابی حازم خبر داد مرا  
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . ل . م .) گفت روز  
 جنگ خیبر ہرآنندہ ہرآنندہ خواہم داد این بیژنہ را فردا مرد را فتح خواہد

یفتیم الله علیه یحسب الله و رسوله و یحببه الله و رسوله فلما اصبح  
 الناس غدوا علی رسول الله صلعم کلهم یرجوا ان یعطی فقال این  
 علی بن ابی طالب فقالوا یا رسول الله یشتکی عینیہ قال فازلوا  
 الیه فاتی به فبصق رسول الله صلعم فی عینیہ و دعا له فبرأ ان -  
 فبداء کما کان ) کان لم یکن به وجع فاعطاه الرأیة فقال علی یا  
 رسول الله افاناهم حتی یكونوا مثلنا فقال اغد ( ن - انغد ) علی  
 رساک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما  
 یحبب عنیهم من حق الله تعالی . والله لان یهدی الله بک رجلا  
 واحدا خیر ( ن - خبرا من ان یكون ) لک من حمر النعم \*

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد  
 او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان بامداد کردند  
 نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ . س ) تمام مردم آمدند میشدند اندک دانه  
 شود ان علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای  
 پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی  
 را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . س ) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس تدرست شد  
 گویا که بدود او را درد ( پس ظاهر شد چنانکه بود ) پس داد او را علم را  
 پس گفت علی ای پیغمبر خدا حنک خواهم کرد کافران را تا اندک خواهند  
 شد مثل ما پس فرمود برو ( برو ) - بر طریق خود تا اندک بزرگ خواهی  
 کرد بعدین ایشان پسند دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خدوده ایشان  
 را باخبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا  
 است هرآنکه ای که اگر عدالت خواهد کرد - دا بسبب تو یک مرد را بهتر  
 است ( بهتر است از این باشد ) برای تو رنج شمرن \*



## ذکر اختلاف الفاظ الناقلین الخبر ابي هريرة رضه فی ذلک ( فیہ )

۱۷ — إسماعیل ابوالحسنین احمد بن سلمان الرهاوي قال  
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن أبي حازم  
عن أبي هريرة رضه قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الراية اليوم  
إلى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها  
القوم فقال ابن علي بن أبي طالب فقالوا يشتكى عيذه قال  
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عينى علي و دفع اليه  
الراية ففتح الله تعالى على يديه \*

## این ذکر مختلف شدن لفظ های نقل کنندگان است برای خبر ابي هريرة خنود شود خدا از در این امر

۱۷ — خبر داد ابوالحسنین احمد بن سلمان رهاوي گفت حدیث کرد  
مارا يعلى بن عبيد گفت يعلى حدیث کرد مارا ارد بنسر کيسان از ابي  
حازم از ابي هريرة ( خ و ) گفت ابي هريرة گفت پیغمبر خدا ( ده  
خ و ) هرایبه دفع خواهم کرد علم را امروز طرف مرد که دوست میدارد  
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست  
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علي بنسر  
ایطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابي هريرة  
پس آب دهن او را دخت پیغمبر خدا ( ده خ و ) در هر دو کف مبارک  
خود را و هر دو چشم علي را و دفع کرد طرف او نیزه را پس فتح کرد  
خدا تعالی بر دو دست علي \*

۱۸ — ابی‌ها قتیبة بن سعد قال اخذونا یعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابي عریرة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لاطمن هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فسار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فامهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله) فافوا ففعلوا ذلك فقد منعوا منك دماءهم و اموالهم الا بدمتها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۸ — خنر دا مارا عقیده پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا دعوت از سہیل از پدر خود از ابی ہریرہ (خ و ) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . س .) گفت روز جنگ خیبر ہر ایدہ خواہم داد این بیڑہ را ہمد را کہ دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواہم داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ و ) بہ دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (د . خ . ل . س .) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نہ التفات کن و پس نگرفا اندکہ فتح شد خدا بر دست تو پس سیر کرد علی پسر تو توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود این حضرت قتل کن ایشان را تا ایکہ شامہی دهند ایکہ نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتیکہ کردند مردم کنار ابن پس تحقیق منع کردہ شد از تو خونہای ایشان و اموالہای ایشان مگر بحق خونہای ایشان و مالہای ایشان یعنی اگر خون کسی کہد یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب ایشان دین گناہ کہ پوشیدہ داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خراہد بخشد خراہد عذاب کند \*

۱۹ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا جرير عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الاشارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال على ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دنائهم و اموالهم الا بحقوقها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۹ — خبر داد مارا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه گفت اسحاق حديث كود مارا جرير از سهيل از پدر خود از ابی هريرة (خ - و) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) هراينه خواهد داد نيژه را فردا مرد را که دوست ميدارد خدا را و رسول او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رضى پس نه درست داشتيم امير شدن را هرگز مگر امروز گفت ابی هريرة پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبيد علي را پس فرستاد او را پستو گرفت برو پس قتل کن تا اينکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه الهات کن و نه پس نگر گفت ابی هريرة پس رفت و قدر که خواست خدا پستو استاده الهات کرد پس گفت علي بر چه چيز تامل کنم مردم را گفت انحضرت قتل کن اوشان را تا اينکه شامدي دهند که دست معبود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پیغمبر خداست پس و قتيکه کردند اين پس تحقيق منع کرده شد خونهای اوشان و مالهای اوشان مگر بحق خونهای اوشان و مالهای اوشان يعني اگر خونريزي و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب اوشان بر خهای غالب و بزرگ است دران گناه که پوشيده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشود \*

۲۰ — ابن‌نا محمد بن عبد‌الد بن المبارک المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة (رض) قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لا دفعن الراية الى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ (ن - قبل يومئذ) فدفعها الى علي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعادوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله \*

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد‌الله پسر مبارک مخزومي گفت حديث كرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حديث كرد ما را وهيب گفت حديث كرد ما را سهيل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة (خ و) گفت ابو هريرة گفت پيغمبر خدا (ن و خ و س و) روز خيبر هرايده هرايده خواهم داد نيزه را طرف مرد يکه درست ميدارد او خدا را و درست ميدارد او را خدا و رسول خدا ففتح خواهد كرد خدا بر دست او گنت عمر پس نه دوست داشتم ايمير شدن را هرگز مگر امروز (ن - قبل امروز) پس دفع كرد او را طرف علي و گنت قتل كن و نه القاتل كن و پس مگر پس سير كرد علي نرداك گفت اي پيغمبر خدا از چه چيز فدل كدم گفت بر اينكه ساهدي دهم بخته يست معدود بحق مگر خدا و تحقيق محمد پيغمبر خدا است پس و نايكه كردد اين پس تحقيق نگاه داشته شد خونهاي اوشان و مالهاي اوشان از من مگر بحق خونهاي اوشان و مالهاي اوشان يعني اگر خردريزي و دزدي خواهند كرد بحق و عرض ان قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب اوشان دران گناه كه پوشيده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشيد و اگر خواهد عذاب كند \*

## ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبیا عباس بن عبد العظیم (العنبري) قال حدثنا  
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن  
منصور عن (يعني عن عمران بن حصين رض) ان النبي صلعم  
قال لا تعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله او قال يحبه الله  
و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه \*

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن  
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن  
یمنه و میکائیل عن يساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا

## این ذکر خبر عمران پس حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبد العظیم عنبري گفت بیان حدیث  
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان  
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ . و) که شوق  
نبی (د . خ . ل . م . ن) گفت هر آینه خوهم داد نیزه را مرد را که  
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را  
خدا و رسول او پس طلحید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس  
فج کرد خدا بر هر دو دست او \*

این ذکر خبر حسن پسر علی است خشنود شود خدا ازان  
مرد و از نبی (د . خ . ل . م . ن) درین و تحقیق جبرئیل  
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق

الضرير بن شميل قال حدثنا يونس عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم قال خرج اينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عابيه عمامة سواد فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الا اوان و لا يدركه الا اخرون و ان رسول الله صلعم قال لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يغاثل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يود ( رايتنه حتى يفتح الله تعالى عابه ما ترك ديناراً و لا درهماً الا سبعةائة ( ن - تسعةائة ) درهماً اخذها نبي الله من عطاية كان اراد ان يبتاع بها خادماً لاهله \*

حديث کرد مارا نصر پسر شميل گفت نصر حديث کرد مارا يونس از ابي اسحاق از هبيرة پسر يرم گفت هبيرة يديون آمد طرف ما حسن پسر علي سلام خدا باشد بر آن هردو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود مائة پس گفت امام حسن هراينه تحقيق بود درمياي شما ديروز مرد يعني حضرت علي نه سبقت برد او را مردمان پيشين و نه دريافت خواهند کرد و نه خواهند رسيد او را مردمان پسين و تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . س . ) فرمود هراينه خواهم دان نيزه را فردا مرد را که دوست مي دارد خدا را و پيغمبر او را و دوست مي دارد او را خدا و رسول خدا و قتل مي کند جبرئيل از طرف راست او و ميكائيل از طرف يسار او پستو گفت نه خواهد داد ( ن - نه رد خواهد کرد ) خدا تعالي در دست او و نه گذاشت دينار را و نه درهم را و نه هفت صد درهم ( ن - نه صد درهم ) از بخشش علي رض بود که اراده کرده بود اينکه خريد کند بان درهمها خادم را براي کاربار اهل خرد \*

ذکر قول النبی صامع العلی ( ن - فی علی ابن الله  
عز وجل ( ن - جل ثناءه ) لا یخزیه ابد ارض

۲۳ — ابنان محمد بن المثنی قال حدثني يحيى بن  
سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوراق وهو ابو  
عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن  
العباس رضى الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا  
و اما ان تخلون بهؤلاء وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال  
اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما فاكوا فجاؤا وهو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . س . ) برای علی ( ن -  
در حق علی ) تحقیق خدا غالب و بزرگ ( ن - بزرگ  
است ثناء او ) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه ( خ . و )

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن عثمان گفت محمد حدیث کرد مرو  
یعنی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو  
حدیث کرد مارا و ضاع و کایت او ابو هوانه است گفت وضاع حدیث کرد  
مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هراینه نشینده بودم طرف  
پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفته  
آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان  
گروه و او یعنی عباس امروز تدرست است پیش اینکه بایضا شود گفت  
این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می  
گوید پس دریافت می کنم چه گفته پس آمد و او یعنی ابن عباس می  
فشانند پارچه خود را و او میگفت آن وقت بعضی تعادل میداشتم - این

توبه و يقول أف و تقف یقعون فی رجل له عز و قعوا فی رجل  
 قال (سول الله صلعم لایبعثن رجلا یحب الله و رسوله و یحبه  
 الله و رسوله لا یخزيه الله ابدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن  
 علي قيل هو فی الرحي یطحن قال و ما کان احدکم لیطحن  
 من قبله فدعاه و هو ارمم ما کان (ن - یکاد) ان یبصر فنفت فی  
 عینیه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبی و بعث  
 ابا بکر بسورة التوبة و بعث علیا خافه فاختدها منه و قال لا یذهب  
 بها الا رجل من اهل بیتي هو مني و انا منه و دعا (سول الله  
 صلعم الحسن و الحسین و علیا و فاطمة فمد علیهم ثوبا فقال اللهم

کلمه در وقت تنگدلی و زجر گوید به گوئی میکند و می آفتند درحق مرد  
 که برای او عزت است و منی علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی  
 کردند درحق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا (د . خ . س . ) هرینه  
 خواهم فرستاده مرد را که دوست میداره خدا و رسول او را و دوست میداره  
 او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد  
 برای آن علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته  
 شد او در آسیا دانه اسپ می باید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما  
 تا اینکه دانه بساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت  
 بدود اینکه پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک  
 حضرت علی پسر جدانید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس  
 آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است  
 و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی  
 را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از  
 ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد  
 کدو از اهل بیت مذمت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا  
 (د . خ . س . ) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد



هو، لا اهل بيته و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا  
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة \* و لبس ثوب  
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابو بكر فقال يا نبي  
الله فقال علي رضي ان النبي قد ذهب ذكو بير صيمون فانبعه  
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبح \* و خرج  
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبئس  
فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك  
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعنى فى كل مومن من  
بعدي \* قال و سُدَّ ابواب المسجد غير باب علي \* قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای نار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص  
من اند پس دور گردان از آنها ناپاکی و نیک کن آنها را پاک کردن و بود  
علي ( ک ۰ ۵ ) اول آن کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا  
بعد حضرت خدیجه الکبری و پرشید علي مرتضی پارچه پیغمبر را ( د ۰  
خ ۰ ۳ ۰ ) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبی الله است پس آمد  
ابوبکر پس گفت ای بپی الله پس گفت علي ( خ ۰ ۵ ) تحقیق بپی الله  
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس تابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا  
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند  
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان  
در جنگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رضي بیرون می آیم  
همراه تو پس گفت آنحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت آنحضرت  
ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر  
تحقیق تو نیستی بپی پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در  
هر مومن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بعد کرده شد درهای  
مسجد سواي دروازه علي گشت یحیی راوی حدیث و هست علي رض داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره \*  
 و قال من کنتم ولیه فعای وایه \* قال ابن عباس و اخبرنا الله عز  
 و جل فی القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا  
 بعد ان ( ر - انه ) سخط علیهم \* قال و قال رسول الله صلعم لعمر حدین  
 قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطباً فقال و ما یدریک لعل  
 الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم \*

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و زیست  
 برای او راه سواي آن راه و گفت الحضرت آن کسی که باشم دوست او  
 پس علی دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب  
 و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشفود شده خدا  
 از صاحبان شجره که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجره یعنی درخت کنار  
 کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجره است پس این حدیث کرد  
 ما را هنوز اینکه ( ر - تحقیق خدا تعالی ) خشم گرفت خدا تعالی بر  
 او شان یعنی کسی این حدیث نکرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا ( د -  
 خ - ل - م - ) برای عمر و قتیقه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر  
 خدا پس هر آنکه بزم کردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه  
 چیز در بابت کفایت ترا که میرنی کردن او برگذاه او شاید که خدا تحقیق  
 مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید  
 شما پس تحقیق بخشیدم برای شما \*

(†) حاطب از اهل بدر است او خطبی مضمون بر اراده مسلمانان بوجنگ کفار  
 برای کفار قریش نوشته بود و ابرار عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای  
 کردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده  
 بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لهذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم \*

## ذکر قول المعی صلعم لعلی انه مغفور لک

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي بن رمة قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

## این ذکر هر روز نسی ( د . خ . ل . م . ن ) برای علی است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبرداد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسمی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی بن رمة گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) ایگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تکیه که خواهی گفت که کلمات را مغفرت کرده خواهی شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا پرورنده اسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است \*

## ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علی و هو ابن صالح بن حرب عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح ( ن - بن سالمه ) عن سلمه عن علی ( رضه ) ان النبی صلعم قال یا علی الا علمک کلمات ان الله قلتهم غفر لك مع انک ( ن - ) غفور ( ن - ) يغفر ) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمین \*

۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

## این ذکر اختلاف علی با ابی اسحاق است در این هجرت

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حرب است از ابي اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح ( ن - بن سلمه ) از سلمه از علی ( خ - و ) تهاقی نبي ( د - خ - ل - م - ) گفت یا علی آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق تو ( ن - تحقیق او ) مغفرت کرده شده است ( ن - مغفرت خواهد شد ) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانی هفت و پروردگار عرش بزرگ \*

۲۶ — خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از عمرو بن

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات  
الفرج لا اله الا اله العلي العظيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحانه  
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*  
ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه  
۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي بن ابي اسحاق الهمداني  
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي  
ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا نسى فلتهن  
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زيد البحر قال سبحانه الله رب  
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

مرة از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه داي  
كشايش نيست معبود بحق مگر خداي يگانه بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا  
حلم كندة بخشش كننده ياك است خدا پرورنده اسماني هفت و پرورنده  
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است \*

اين ذكر كرامه داي كشايش است براي علي

سر ابي طالب بخشد خد ا ذات او را

۲۷ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كرد ما را  
خالد پسر مخلد حديث كرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي  
اسحاق همداني از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر صالح از سلمة از علي  
( خ . و ) تحقيق ندي ( د . خ . ل . س . ) گفت انحضرت ابي علي  
اگاه باش تعليم كنم تو را كلمه ها را و فديكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده  
خر دهد شد گزافي تو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت ياك است  
خدا پروردگار اسماني هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا  
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است \*



۳۰ — انبانا الحمین بن حرث قال انبانا الفضل بن موسی  
 عن الحسن بن راشد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي  
 (ن - ب - کرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمک دعاء  
 اذا دعوت به غفر لک و کان مغفور لک (ن - ب - کنت مغفورا)  
 قلت بلی قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الهام  
 الکرم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم (ن - ب)  
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم (قال ابو عبد الرحمن  
 و ابو اسحاق لم یسمع من الحرث الا اربعة احادیث لیس هذا  
 (ن - ذ) منها و انما اخرجهما لمخالفة الحسن بن راشد و  
 لاسرافیل (لا رائفیل) و لعلی بن صالح و الحرث الاعور لیس

۳۰ — خبر داد مارا حسین پسر حرث گفت حسین خبر داد مارا  
 فضل پسر موسی از حسین پسر راشد از ابي اسحاق از حرث از علي  
 (خ - ز) (ن - ب) بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي (د - خ -  
 ل - م - ن) آگاه باش تعلیم میکنم ترا دعا را و تئیکه خواهی گفت آن دعا را  
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو اگر چه هست مغفرت کرده شده برای تو  
 (ن - ب) اگر چه هستی تو مغفرت کرده شده گفت آری گفت انحضرت نیست  
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم کند  
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهای هفت پروردگار عرش بزرگ (ن -  
 ب) نیست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرش بزرگ (گفت  
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشنید از حرث مگر چهار حدیث نیست این  
 (ن - ب) آن حدیث از آن چهار و جز این نیست که خارج کردم از حدیث  
 را برای مخالفت حسن پسر راشد و برای مخالفت اسرافیل و برای مخالفت

بذلك في الحديث ومام بن حمزة اصح ( ن - اصلح ) منه \*

### ذكر قول النبي صلعم قد اتحن الله ذابله بالايمن

۳۱ - انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارك ( الملك )

المختارمي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن ( يعني عن علي ) رضي قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد انما جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس فهمم ( ن - ببهم ) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فردوا ( ن - فرط ) من ضياعنا و اموالنا فارادهم ايننا فقال لاني بكر ما تقول فقال مددوا لهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و مام بن حمزه ( حمزه ) صحيح ترست ( ن - نهكترست ) در حديث از حرث \*

اين ذكر فرمودن نبي است ( د - خ - ن - ) تحقيق استبان كرو

### محمد بن ادرابا ايمان ( ن - دل علي را برو حلام براي ايمان )

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمالك مختارمي گفت ابو جعفر حديث كرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از ربي از علي ( خ - و ) گفت علي ايمه نبي را ( ه - خ - ن - ) مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما مساكين و انبازان تو ايم و هم قسم و هم سرگند تو ايم و تحقيق مردم از غلامان ما آمده نود تو نيست درمهان او شان ( ن - باوشان ) رغيث و خواهي در دهان و نه رغيث در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند ( ن - تقصير كودند ) از زمين هاي ما و مالهاي ما پس رد كن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت اي بكر را چه ميگوئي پس گفت ابرو بكر راست گفتند تحقيق آنها البته همسايه گان تو اند و هم قسم و هم سرگند تو اند پس مقهور



فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم  
 ليعبرانك وحلفوا وک فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر  
 قريش والله لايبعثن الله عابكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه  
 بالايمان فليظرونيكم على الدين : وضررب بعضكم قال ابو بكر انا هو  
 يا رسول الله قال لا قال عمر اذا هو يا رسول الله قال لا ولكن هو (ن)  
 ذلك الذي بهخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها \*

## ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلوبكم و ينبت لساكن

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علي البصري قال حدثني

شد روي مہارک نبی ( د . خ . ۰ . ۰ ) پسر گفت عمر را چه میگوئی پس  
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق اینها هراينه هراينه همسایگان  
 تو اند و حلیف و هم - و گفت تو اند پس متغیر شد روي مہارک نبی ( د . خ . ۰ . ۰ )  
 پسر گفت انحضرت اي گروه قریش قسم هذا است هراينه هراينه خواهد  
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ايمان  
 پس هراينه خواهد زد شما را بر دين يا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر  
 صديق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گمت انحضرت بپست گشت عمر بن  
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بپست و لكن او آنکس ( ن -  
 این کس ) است که مي دوزد کنش پارا و تحقیق بود ان حضرت که داده  
 برد علي مرتضى را کنش پای خود را مي دوخت ادرا \*

این ذکر فرودن نبی ( د . خ . ۰ . ۰ ) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی طای مرفعی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن علي بصري گفت عمرو

یحبی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي  
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن  
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى  
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي  
قابك و يثبت لسانك فما شككت ( ن - ) قال ما شككت في  
حديث اقصى بين اثنين ) في قضاء بين اثنين \*

### ذكر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۳۳ — اذباننا علي بن خشوم المروزي قال انبانا عيسى عن  
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال  
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كود مرا يحيى گفت يحيى حديث كود مارا اعمش گفت اعمش  
حديث كود مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي ( خ - و ) گفت  
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا ( د - خ - و - ن ) طرف يمن و من  
جوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود  
در میان آنها صاحب عمر و من جوان نوسن ام فرمود انحضرت تحقیق خدا  
شناخ است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زمان تو  
پس نه شك كردم ( ن - ) گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم  
میكنم در میان دو كس ) در حكم كردن در میان دو كس .

### ابن ذکرا خانات نقل کنند گانست برای این حديث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشوم مروزی گفتم علي خبر داد مارا  
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي ( خ - و ) گفت علي رض فرستاد  
مرا پیغمبر خدا ( د - خ - و - ن ) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا  
طرف قوم كه در عمر زیاده آید از من پس چگونه حكم كرده باشد در میان آنها

اسن ماني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و  
يثبت لسانك قال فما تعايذت في حكم بعد \*

۲۴ — انبانا محمد بن المثني قال حدثنا ابو معوية قال  
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي  
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لاقضي بينهم  
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء فضرب بيده على صدره  
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين  
اثنين حتى جلست مجلسي \* قال ابو عبد الرحمن و روى هذا  
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني  
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا ( ن - شيئا ) \*

۲۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل تو را و ثابت  
خواهد داشت زبان تو را گفت علی مرتضی پس ده ماده شدم در حکم کردن هنوز  
۲۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو  
معویه گفت ( و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بختري  
از علي ( خ . و ) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) طرف  
مردم یمن تا که حکم کردم در میان ایشان پس گفتم اي پیغمبر خدا  
نیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه  
من و فرمود اي نار خدایا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي  
را پس ده شک کردم در حکم کردن در میان در کس تا اینکه بشنم در مجلس  
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو  
پسر مرة از ابي البختري گفت ابو البختري خبر داد مرا انکس که شدید  
علي را و ابوالبختري نشنید از علي این حدیث را ( ن - چیزی را ) -

۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي (رضه) قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهل اليمن وانشاب فقلت يا رسول الله تبعثني وانا شاب الى قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم ولا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع (ن - سمعت) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين (ن - تبدي) لك القضاء \* قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد \*

### اختلاف علي (من) ابی اسحاق في هذا الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا یحیی پسر آدم گفت حدیث کرد مارا شریک از سماک پسر حرب از حاش معتمر از علی (خو) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا (ص - ۰) طرف اهل یمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال اینکه من جوان ام طرف قوم که صاحب سبها اند تا اینکه حکم کنم در میان اوشان و نیست علم مرا بحکم کردن پس داشت دست مبارک خود را بر سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شایب است که هدایت خواهد کرد دل مرا و ثابت خواهد داشت زبان مرا ای علی و تحقیق نشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حکم کن در میان آن مرد و تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی (ن - شنیدی) از اول پس تحقیق تو و تحقیق خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حکم کردن گفت علی برو سلام پس به مشکل شد بر من حکم کردن هدو

### اختلاف علی ابی اسحاق در این حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا

حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي بن  
قال بعثني رسول الله صلعم إلى اليمن فقلت إنك تبعثني إلى قوم  
اسن مني لا قضى بينهم فقال إن الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك\*  
ورواه شيبان عن أبي إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن \*  
۳۷ — أخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني

محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن أبي  
إسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي بن \* قال بعثني رسول الله  
صلعم إلى اليمن فقلت يا رسول الله إنك تبعثني إلى شيوخ  
ذري اسنان واني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت  
لسانك و يهدي قلبك \*

يحيى بن يسر آدم گفت يحيى حديف كود مارا إسرائيل از أبي إسحاق از  
حارثة بن مضرب از علي ( خ . و ) گفت علي بن رضه فرستاده مرا پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ن . و ) بسوی یمن پس گفتم تحقیق تو موافقی مرا  
طرف قوم که در عمر زیادۀ فرزند از من قاتک حکم کدم در میان اوشان پس  
گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا  
و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روایت کود ان حدیث را شیبان از ابی  
اسحاق از عمرو بن حنشی از علي ( خ . و ) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زکریا بن یحیی گفت حدیث کود  
مرا محمد بن یسر علاء گفت محمد حدیث کود مارا معویہ بن هشام از شیبان  
از ابی اسحاق از عمرو بن حنشی از علي ( خ . و ) گفت علي بن رضه فرستاده  
مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن . و ) طرف یمن پس گفتم ای پیغمبر خدا  
تحقیق تو موافقی مرا طرف مردم پیروها صاحب من و تحقیق من خوف  
میکنم اینکه نه صواب کدم گفت انحضرت تحقیق خدا شتاب است که ثابت  
خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

## ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب

### الا ( ن - غیر ) باب علی

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بن دینار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن میمون عن ابي عبد الله عن زید بن ارقم رض قال کان لثغر من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه و سلم ابواب شاعة فی المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم فی ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیہ قایاکم والله ما سدنا ولا فتحنا و لكن امرت بشیء فاتبعته \*

این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ل . م . ) حکم کرده شدم

به بند کردن دروازه مگر ( ن - سواء ) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد ما را محمد بن بشار بن دینار بصري گفت محمد بن جعفر گفت پدر جعفر حدیث کرد ما را عرف بن میمون از ابي عبد الله از زید بن ارقم ( د . خ . و ) گفت زید بود برای چند اشخاص از صاحبان نبی ( د . خ . ل . م . ) دروازه های شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) بند کنید این دروازه را مگر دروازه علی پس تلاطم کردند درین مردم پس افتاد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پستبرگفت حضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علی رض پس گفت در وی گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را •

## ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و لم یقل مرة عن ابیه \* قال کذا عند الذبی صلعم و عنده قوم جالوس فدخل علی ( ک . ه ) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم \* قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب \*

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرزدن نبی ( د . خ . ه ) نه من داخل کردم علی را و  
ببیرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد او را بیرون کرد شما را

۲۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عذر پسر  
دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از  
پدر خود و نگفت مرة از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی  
( د . خ . ه ) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد  
خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه  
خارج شدند مردم با همدیگر ملاصت کردند پس گفتند مردم قسم خدا  
است چو این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند  
طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم  
علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را \*

۴۰ - خبر د - ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك  
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی  
 وقاص فقلت هل سمعت اعلي صلابة قال كذا مع رسول الله  
 صلعم في المسجد فانودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا  
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عنه فقال  
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام  
 فقال رسول الله صلعم ما انا ادرت باخراجكم و لا باسكان هذا  
 الغلام ان الله هو امر به \* قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله  
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى  
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا فتحتها  
 و لا اذا سدتها و لكن الله فعل ذلك \* قال ابو عبد الله بن شريك

---

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله  
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم  
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شعیبی برای علی صدقت را گفت  
 سعد بدم همراه پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) در مسجد پس ندا داده شد  
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انكس که در مسجد است مگر آل پیغمبر  
 خدا (د. خ. ل. م.) و آل علي پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد  
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی  
 تویاران خود را و عموهای خود را و ساکن گردانیدی تو این طفل را پس  
 گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه  
 بساکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او \* گفت ابو عبد الرحمن  
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس  
 آمد نبی را (د. خ. م.) پس گفت بندگان کردی تو دروازه های مارا مگر  
 دروازه علي را پس گفت نه من کشاده کردم او را و نه من بند کردم او را و  
 لكن خدا کرد این را \* گفت ابو عبد الله پسر شريك نیست مغل این مردم



لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه ولا عبدالله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما انا ففتحها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك \*

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه \*

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم نحوه \*

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حديث و حرب پسر مالک نمي شناسم او را و نه ميشناسم عبدالله پسر رقيم را در روایت کردن از سعد تحقيق عباس آمد فبي را ( د - خ - ل - م ) پس گفت بند کردی دروازه های ما را مگر دروازه علي را پس گفت نه من کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لكن خدا کرده اين را \*

۴۱ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حديث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شريك از عبدالله پسر رقيم مثل او \*

۴۲ — خبر داد مرا مكررة زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حديث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شريك از عبدالله پسر رقيم مثل او حديث كه گذشت \*

۴۳ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى سجستاني گفت زكريا حديث کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحراني قال حدثنا مسكين قال حدثنا شعبه عن ابي ملبج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس رضي عنهما قال امر رسول الله صلى الله عليه وآله بابواب المسجد فسد الابواب الا باب علي عليه السلام \*

۴۴ — انبانا محمد بن مثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا يحيى قال حدثنا عمرو بن ميمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد و هو جنب و هو طريقه و ليس له طريق غيره \*

ذكر منزلة امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه من النبي عليه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصري قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي كرمه حراني گفت محمد حديث كرد مارا مسكين گفت مسكين حديث كرد مارا شعبه از ابي ملبج از عمرو پسر ميمون از پسر عباس (خ. و) گفت ابن عباس حكم كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) به دروازه‌های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علي برو سلام \*

۴۴ — خير داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد حديث كرد مارا يحيى پسر حماد گفت يحيى حديث كرد مارا ابوالوضاح گفت حديث كرد مارا يحيى گفت يحيى حديث كرد مارا عمرو پسر ميمون گفت ميمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه‌های مسجد سواى دروازه علي پس بود علي كه داخل ميشد مسجد را و حال آنكه او را احتياج غسل بود و از مسجد راه او بود و نبود براى او راه سواى آن مسجد \*

اين ذكر مرتبه امير مزين هاى سراسرى طالب است بزرگ

گفته خدا ذات او را از نبى برو سلام

۴۵ — خير داد مارا بشر پسر هلال بصري گفت بشر حديث كرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حبيب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزى رسول الله صلعم غزوة تبوك خلف عليا بالمدينة فقالوا فيه ما له و كرهه صحبته فتبع على النبي صلعم حتى لحقه في الطريق و قال يا رسول الله خلفتني بالمدينة مع الزراري و النساء حتى قالوا فيه ما له و كرهه صحبته فقال له النبي صلعم يا علي إنما خلفتك على اهلي إما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي \*

۴۱ — انبانا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن

جعفر و ابو پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتادة از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص ( خ . و ) گفت سعد هرگاه که جاگ کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعنی در ملی رض ملال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس تابع شده پیغمبر را ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طغیان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی ( د . خ . ل . م . ) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ای اراضی نمیشود اینک باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدوای اینک تحقیق حال ایدست که نیست نبی بعد من .

۴۲ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال  
لعلی (رض) انت منی بمنزلة هارون من موسی \*

۴۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابو مصعب بن  
الدرادردي بن صفوان التمیمی عن سعید بن المسیب انه سمع  
سعد بن ابی وقاص (رض) یقول ما قال رسول الله صلعم لعلی اما  
ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة \*

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي  
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال  
لما خرج رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكى و  
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا  
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسي الا النبوة \*

برو سلام گفت علي را (خ - و) تو از من بمنزله هارون است از موسی .  
۴۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت: زکریا خبر داد مارا ابو  
مصعب پسر درادردي پسر صفوان التمیمی از سعید پسر مسیب تحقیق او  
شدید سعد پسر ابی وقاص را (خ - و) میگفت آنچه که گفت پیغمبر  
خدا (د - خ - ل - س) علي را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من  
بمنزله هارون از موسی مگر نبوة \*

۴۸ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت: خبر داد مارا ابو مصعب  
تحقیق درآوردي حديث کرد دراوردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام  
از سعید پسر مسیب از سعد (خ - و) گفت هرگاه بیرون آمد پیغمبر خدا  
(د - خ - س) طرف موضع تبوك بیرون آمد علي (خ - و) سعی میکرد  
و شتاب میکرد پس آنحضرت پس بکاؤ گریه کرد و گفت ای پیغمبر خدا  
ترک کردی تو مرا (ن - ایا مہذارى مرا) همراه پس مادگان پس  
گفت آنحضرت (د - خ - ل - س) ای علي ایا راضی نمی شوی اینکه باشی  
تو از من بمنزله هارون از موسی مگر نبوة \*

ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحدیث

۶۹ — أخبرني إسحاق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الأنصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد بن عبد الله بن رسول الله صلعم قال لعلي كنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي \*

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا أحمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني إبراهيم بن سعد أنه سمع أبا سعد بن وهب يقول قال النبي صلعم لعلي رضي الله عنه إن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي قال سعيد فلم أرض حتى أتيت سعدا فقلت شيء حدث به إليك قال وما هو

این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۶۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مرا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد بن وهب و تحقیق پیغمبر خدا (ص. ل. ه) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شأن اینست که نیست نبی بعد من \*

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مرا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مرا عبد العزيز بن أبي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد تحقیق او شنید پدر خود سعد را (ص. و) و او میگفت گفت نبی (ص. ل. ه) علی را (ص. و) ای ارضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد \* گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با چیزی

انتبهري فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن ابي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و اشار الى اذنيه و الا فمكتنا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي روايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان \*  
 ۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الهوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لانبي بعدي قال سعيد فاحببت ان اشفاه ذاك سعدا فاتيت فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علي پس گفت سعد چیست آن فضیلت اي پسر براد من پس گفتم ايا شنیدی تو پیغمبر خدا (د. خ. س.) میگفت علي را چنین و چنین گفت آري و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کنگ (کر) باد هر دو گوش من هراينه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علي را رض و مخالف شد عبد العزیز را يوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعيد از عامر پسر سعد از پدر او قانع شد يوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علي پسر زيد پسر جذعان \*

۵۱ — خبر داد مرا زكريا پسر ابي يحيى گفت زكريا حديث کرد مرا ابن ابي الهوارب گفت ابن ابي الهوارب حديث کرد مرا حماد پسر زيد از علي پسر زيد از سعيد پسر مسيب از عامر پسر سعيد از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت انحضرت علي را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اينکه تحقیق حال اينست که نيست نبي بعد من گفت سعيد راوی پس قصد کردم اينکه بالمشافهه پرسم اين حديث را سعد را پس

حديث حدثني به عنك عامر فادخل اصبعيه في اذنبه و قال  
سمعت من رسول الله صلعم و الا فسكتا \* و قد روى هذا الحديث  
شعبة عن علي بن زيد فلم يذكر عامر بن سعد \*

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين  
بن سكين قال حدثنا شعبة عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن  
المسيب يحدث عن سعد بن رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان  
تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت  
فسأله بعد ذاك فقال بللى بللى \* قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان  
احدا تابع عبد العزيز الماجشون على روايته عن محمد بن المنكدر  
عن سعيد بن علي بن ابراهيم بن سعد قد روى هذا الحديث عن ابيه \*

امام سعد را پس گفتیم چه حدیث است که حدیث کرد مرا در حدیث از تو  
عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و  
گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا ( ص . ع . م ) و اگر چنین نبود  
پس گدگ ( کر ) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را  
شعبة از علی از زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را \*

۵۳ — خبر داد مرا محمد بن وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا  
مسکین پسر سکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبة از علی پسر زید گفت  
علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا  
( ص . ع . م ) گفت علی را ایا راضی زهی مدوی اینک باشی تو از من بمنزله  
هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم  
سعد را بعد حدیث کردن سعید از او پس گفت سعد آری آری شنیدم این  
حدیث از آن حضرت \* گفت ابو عبد الرحمن زهی دانستم تحقیق کسی تابع  
شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید  
پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق  
روایت کرد این حدیث را از پدر خود \*

۵۳ — انبان محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعنزي ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى \*

۵۴ — انبان عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكاة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهله الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لابني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و مدروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب \*

۵۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی ( ص . خ . ل . م ) تحقیق او گفت علی را ای راضی نمی شوی اینکه باشی نواز من بمنزله هارون از موسی \*

۵۶ — خبر داد مارا عبيدالله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحه پسر زید پسر مكاة از ابراهیم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنید پیغمبر خدا را ( ص . خ . م ) میگفت علی را ( ص . و ) و اینکه خلفه کرد الحفترت علی را در جنگ تبوک بر اهل خود ایما نه راضی نمی شوی اینکه باشی نواز من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان درست که نیست نبی بعد من \* گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعید بن مسیب \*



۵۵ — ابن ابی محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یكون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابذیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عابی خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوء

۵۵ — خبر داد مارا محمد یسو مدنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر پسر مسمار گفت بکیر شدیم عامر پسر سعد می گفت گفت معویة سعد پسر ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گرئی تو پسر ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را قاکه یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) هراینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درستتر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را قاکه یاد دارم و قتیکه نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را قاکه یاد دارم و قتیکه خلیفه کرد او را در جنگ تبوک ( ن - ) که جنگ کرد ان حضرت ان جنگ را ) و گفت علی رض خلیفه کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای ایست که نیست

من بعدي ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم  
لاطين هذه الراية (جلا يحبه الله ورسوله و يحبه الله ورسوله)  
و يفتح الله على يديه (ن - بيده) فتطاولنا فقال ابن علي  
فقييل (ن - فقالوا) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عينيه  
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه (ن - عليه) قال فوالله ما  
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة \*

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن  
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا  
(ن - علي بن ابي طالب) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة اريس من و نه زيون خواهم گشت او را ناکه ياد دارم روز خيبر وقتیکه  
گفت پیغمبر خدا (د - خ - م -) هر اينه هر اينه خواهم داد اين نيزه را  
مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا  
و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دوست او (ن - بدست  
او) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي  
پس گفته شد (پس گفتند مردم) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود  
طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم  
او پسترداد او را نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او (ن - بر دست  
او) گفت سعد پس قسم خدا اکت به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف  
تا اينکه خارج شد معويه از مدينه •

۵۶ — حديث کرد ما را محمد پسر بشار گفت حديث کرد ما را محمد  
پسر شعبة احکم از مصعب پسر سعد گشت مصعب خليفه کرد پیغمبر خدمت  
(د - خ - م -) علي را (ن - علي پسر ابیطالب را) در جنگ تبوک پس گفت  
علي ای پیغمبر خدا خليفه میکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني  
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن  
خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد \*

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي  
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة  
بنث سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك  
انت مني بمنزلة ( ن - مكان ) هارون من موسى الا انه لا نبي  
من بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف  
و الحديث فقد رواه عائشة بنث سعد \*

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن  
الدراردي عن الحميد ( ن - الجعيد ) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء  
اكنه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن  
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم  
از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي  
گفت خبر داد مارا مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد  
تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) گفت علي را در جنگ تبوك تو  
از من بمنزله ( ن - مكان ) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست  
كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد  
دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت  
كرد او را عايشه دختر سعد \*

۵۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو  
مصعب از دراردي از حميد ( ن - جعيد ) از عايشه تحقيق ( ن - از عايشه

( ن - عن ابیہا ) ان علیا رضہ خرج مع النبی صلعم حتی جاء ثنیۃ الوداع یود من غزوة تبوک و خلف علیا فقال ( ن - و علیہ یشتکی و هو یقول ) ائتخافی مع الخوالف فقال له أما ترضی ان تكون منی بمنزلة ہارون من موسی الا انه لانیبی بعدی ( ن - الا النبوة ) \*

### اختلاف علی عبد اللہ بن شریک فی هذا الحدیث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبد اللہ بن شریک عن عبد اللہ بن ( قییم الکیانی عن سعد بن ابی وقاص رضہ ان النبی صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة ہارون من موسی \* و رواہ اسرائیل عن عبد اللہ بن شریک عن الحراث بن مالک عن سعد \*

از پدر عایشہ ) گفت تحقیق علی ( خ . و ) بخود آہد ہمراہ نبی ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه آمد الحضرث ثنیۃ الوداع را کہ نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفہ کرد علی را پس گفت ( ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت ) ایا خلیفہ میکنی ہمراہ پس ماندگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزلہ ہارون از موسی مگر تحقیق شان اینست کہ نیست نبی بعد من ( ن - مگر نبوت ) \*

### ابن ذکر خاتم کردن علی عبد اللہ بن شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد مارا قاسم بن زکریا بن دینار کوفی گفت حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا فطر از عبد اللہ بن شریک از عبد اللہ بن ( قییم الکیانی از سعد بن ابی وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی ( د . خ . م . ) گفت علی را تواز من بمنزلہ ہارون است از موسی . و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد اللہ بن شریک از حراث بن مالک از سعد \*

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على فاقة الحمراء و خلف عاليا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى (رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال علي رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم \*

۶۱ — اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرافيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (خ. ل. م.) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس بدا و او از كرد پيغمبر خدا (خ. ل. م.) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست ببي بعد من گفت علي (خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) \*

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت  
عالی فقال لها وفیقی ( وفتیانی ) هل عذک شیء عن والدک  
مثبت قالت حدثتني أسماء بنت عمیس ان رسول الله  
صلعم قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه  
لا نبی بعدی \*

۶۲ — انبایا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن  
موسی الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علي رضي الله عنهما  
ساعة فقلت لها تحفظين عن ابیک شیئا قالت لا و لكن اخبرني  
( ن - سمعت ) أسماء بنت عمیس انها سمعت رسول الله  
صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه  
لا نبی من بعدی \*

مراد می‌دارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی  
جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رض پس گفت موسی ما را  
واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ثابت کرده شده گفت  
فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا ( د - خ - ل -  
س - ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان  
اینست که نیست نبی بعد من \*

۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را  
جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باقم فاطمه دختر علی را ( د - خ - ر )  
و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفتم او را یاد میداری از پدر خود  
چیزی را گفت نه و لكن خبر داد مرا ( ن - شیدم ) اسماء دختر عمیس  
تحقیق او شیدم پیغمبر خدا را ( د - خ - س - ) میگفت ای علی تو من  
بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی از بعد من \*

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

### ذكر الاخرة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله الغيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رض ان عليا كان يقول في حياوة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا ( خ. ۵۰ ) گفت علي را تو از من بمزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من •

### ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله بيشابوري و احمد پسر حكيم اودي و لفظ حديث كه بعد مذکور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذکور نيست گفتند آن هردو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحة گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس ( خ. ۵۰ ) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا ( خ. ۵۰ ) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهد شد شما بر پاشده هاي خرد قسم خدا است و نه

بعد از هذانای اله و الله لکن مات از قتل انقلبتم علی اعقابکم  
 لقاتلن علی (ن - لاقتلن علیه) ما قاتل علیه حتی اموت از اقتل  
 والله انی لاخوه و ولیه و وارثه و ابن عمه و من احق به منی \*  
 ۶۵ — اخبارنی الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم  
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة  
 بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن ابي طالب رض یا امیرالمومنین  
 لم ورثک ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلعم او قال  
 دعی رسول الله صلعم بنی عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خرد بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا  
 و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده  
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر ایده هر اینکه قتل  
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه  
 شامدی دهند کلمه شهادت را (ن - هر ایده هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه  
 شامدی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد  
 قسم خداست تحقیق من هر ایده برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث  
 اوام و پسر عم اوام و کیست سزاوارتر بآن حضرت از من \*

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر  
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانة از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از  
 ربيعة پسر ناهد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر ابي طالب را (خ - و) ای  
 ۱۰۰. یزید و مبین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی  
 جمع کرد پیغمبر خدا (د - خ - ه) یا گفت علی طلبید (ف) پیغمبر خدا  
 (د - خ - ل - ه) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك  
 انار را از طعام گفت علی رض پس خوردند بنی عبدالمطلب تا اینکه سیر

(ف) — شك راوی حدیث است که حضرت علی اقط جمع فرمود بالفظ دهی \*



قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا  
 بغمرة فشربوا حتى دروا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم  
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي  
 الناس عامة و قد رايتكم من هذه الامة ما قد رايتكم فايكم يبالي عني  
 على ان يكون اخي و صاحبي و واري و وزيري فام يقم اليه  
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال  
 ثلث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في  
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري  
 فبذاك ورثت ابن عمي دون عمي \*

هكم شدند و باقي ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه می کرده  
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستقر طلبید آب را پس  
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا  
 که او نه من کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه  
 نوشیده شد (\$) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق  
 من فرستاده شده ام از روی خاص و طرف مردم از روی عام و  
 تحقیق دیدید شما ازین آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما  
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من  
 و وزیر من پس نه اسناد طرف آن حضرت کسی پس اسنادم طرف آن  
 حضرت و بونم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بدشین پستقر فرمود سه  
 دفعه هر بار این اسنادم میشدم طرف او پس میفرمود بدشین تا که بود  
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هردو  
 دست من پستقر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من  
 است پس بسبب این فرمودن و ابث شدم پسر غم خود را مرای غم خود •

(+) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم یمس فرمود یا لفظ لم یشر •

۶۶ — اخباری زکریا بن یحییٰ قال حدثنا عثمان قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا مالک بن مغول عن الحرب بن حصین عن ابی سلیمان الجعفی قال سمعت علیاً رضی الله عنہ یقول انا عبد الله و اخو رسولہ \*

### ذکر قول النبی صلعم علی منی و انا منه

۶۷ — انبیا بشیر بن هلال عن جعفر بن سلیمان عن یزید المرشک عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلعم ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مومن ( ن - و هو ولی و ولی کل مومن ) \*

### ذکر اختلاف علی ابی اسحاق فی هذا الحدیث

۶۸ — انبیا احمد بن سلیمان قال ( ن - قال اخبارنا زید

۶۶ — خود را . ما زکریا پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد ما را عثمان گفت عثمان حدیث کرد ما را عبد الله پسر نمیر گفت عبد الله حدیث کرد ما را مالک پسر مغول از حرب پسر حصین از ابی سلیمان جعفی گفت ابی سلیمان شنیدم علی را ( خ - و ) پسر نمیر میفرمود من پدر خدا ام و او را رسول او ام •

ابن زکریا فرمود بنیست ( د - خ - ل - ه ) علی از منست و من از او ام

۶۷ — خبر داد ما را بشیر پسر هلال از جعفر پسر سلیمان از یزید مرشک از مطرف پسر عبد الله از عمران پسر حصین ( خ - و ) گفت حصین گفت پیغمبر خدا ( د - خ - ه - و ) تحقیق علی از منست و من از او ام و او ولی هر مومن است •

### این ذکر اختلاف علی ابی اسحاق مست درین حدیث

۶۸ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان [ گفت احمد حدیث کرد ما را

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق ( حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني وانا منه فقامت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به \* ورواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن ابراهم قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني وانا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي \*

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق [ ن ] - گفت احمد خبر داد مارا زيد بن حباب گفت زيد حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحاق ( گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي بن جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مقرر نمود علي از منست و من از او ام پس گفتم ابي اسحاق را تو شنيدني آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد علي اینجا پس حديث کرد مرا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء ( خ . و ) گفت براء گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) علي را نواز منست و من از تو ام . روايت کرد آن حديث را قاسم بن يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي .

۶۹ — خبر داد مارا احمد بن حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم و او بن يزيد حرسي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الكرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم  
 و هاني بن هاني ( عن ) علي رضي الله عنهما لما صدرنا من مكة اذا  
 بنت ( ن - ابنة ) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتذاولها علي رضي  
 اخذها فقال لفاطمة ( ن - لصاحبه ) دونك ابنة عمك فحملتها  
 فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها ( ن -  
 اخذتها ) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتي تختي و  
 قال زيد ابنة اخي فغضى بها رسول الله صاعم اخالتيها و قال  
 الخالة بمنزلة الام و قال لعابي انت مني و انا منك و قال لجعفر  
 اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا ( ن - مولانا ) \*

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني از علي ( خه و ) گفت علي  
 هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای  
 عمو من اي عمو من پس رسید او را علي ( خه و ) و گرفت او پس گفت  
 علي فاطمه را ( ن - صاحب خود را ) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس  
 برداشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي  
 و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرند؟ او ام ( ن - گرفتم او را ) و این  
 دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زهر من است  
 و گفت زيد دختر برادر من است پس حکم كرد بان دختر پیغمبر خدا  
 ( نه خه ل - نه ) برای خاله او و فرمود خاله پسران را درست و گفت  
 علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشایه بشدي خلقت  
 و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است ( ن -  
 درست کرده شده ما هستي ) \*

## ذکر قول النبی صغلم علی کفستی

۷۰ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوص

بن حراب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يزيع عن ابي ذر رضى قال (قال) رسول الله صاعم لينتهن بذو وكيعة او لابعثن اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المذالمة ويسبى الذرية فما راعني الا وكف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعني قال (ن - قلت) ما اياك اعني ولا صاحبك قال فمن تعني قال خاصف النعل قال و اعلى يخصف نعلنا (ن - النعل) \*

## اين ذکر فرمودن پيغمبر است ( د . خ . ه ) على رسل ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حديث کرد

مارا اخرص پسر حراب گفت اخرص حديث کرد مارا يونس پسر ابي اسحق از زيد پسر يزيع از ابي ذر ( د . خ . و ) گفتم پيغمبر خدا ( د . خ . ل . ه . و ) هراينه هراينه باز خواهند ماند پسران و كيعه كه قبيله كفار عرب بود يا هراينه هراينه خواهيم فرستاد مرد را كه مثل ذات منست خواهد رسانيد در اينها حكم مرا پس قتل خواهد كرد جنگ كندگان را و بندي خواهد كرد ذريت آنها را پس نه ترس كرد مرا و كف دست زد عمر در كمر بند من از پس من گفت عمر کدام كس را مراد ميداد ي فرمود انحضرت كه ترا مراد ميدارم و صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام كس را مراد ميداري گفت ( ن - گفتم ) انحضرت در زنده پاي پودش را گفت عمر فاروق و عليا ميمدزد پاي پودش را و حضرت علي كناره پاي پودش انحضرت ميمدوخت \*

## ذکر قول النبی صلعم لعالی انت صفیی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزيز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن جبلی عن ابيه عن عالی (رضه) قال قال النبی صلعم اما انت یا عالی صفیی و امینی \*

## ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و عالی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد (قالا) حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

## این ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) علی را (خ. و.) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هر یکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرده مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (ح. و.) گفت عالی رضه فرمود دبی (د. خ. ل. م.) ایاه ترا ای علی درست منی و امانت دار منی \*

## این ذکر فرمودن نبی (د. خ. ل. م. م.) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا عالی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سمات پسر حرب از انس (خ. و.) گفت انس فرستاد نبی (د. خ. ل. م. م.)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عنى الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه \*

۷۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم على مني وانا منه و لا يودي عنى الا انا او على \*

### ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد

قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياه \*

سورة براءة را همواره ابي بكر صديق رضه پستو طلبيد انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لايق است اينكه رسايد اين سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبيد انحضرت علي را پس داد او را آن سورة براءة را \*

۷۳ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سكوني گفت حبشي گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد كرد از طرف من مگر من يا علي \*

اين ذكر و جمع . بيان فرمودن نبی ( د . خ . ل . م ) همراه علی ( خ . و )

۷۴ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حديث كرد ما را عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حديث كرد ما را حماد پسر سلمة از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرمود نبي ( د . خ . ل . م ) به سورة براءة همواره ابي بكر پستو طلبيد انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لايق است اينكه برد اين سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبيد علي را و داد او را آن سورة را \*

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح فراد عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن ينيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى اهل مكة قال فاحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شيء قال لا الا اني اُمرت ان اُبأغه انا او رجل من اهل بيتي \*

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن تطور عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد ما ا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد ما را ابو نوح فراد از یونس پسر ابي اسحاق از زید پسر ینیع از علي تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) فرستاد سوره براءة را طرف اهل مکه همراه ابي بکر رضه پستقر تابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگير اين کتاب را پس بفر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم ابي بکر صدیق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر صدیق رضه و حال آنکه او مخزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت به مگر تحقیق من حکم کرده شدم اينکه رسانم آن کتاب را من بامر از اهل بیت من .

۷۶ — خبر داد ما زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) ابا بکر صدیق را به سوره براءة تا اینکه و تئیکه بود او در بعض راه فرستاد



كان ببعض الطريق (رسل ايليا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر  
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي علي الا انا او  
رجل مني \*

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي  
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن  
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر ان النبي صلعم حين  
(جمع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاتيانا معه  
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح ( ن - قرب الصبح ) ثم استوى  
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف علي ( ن - عن ) التكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره را . ابوبکر رضی پسر سیر کرد علی مرتضی  
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت  
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا ( د -  
خ - ه ) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من با  
منه که از من است \*

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق  
خدا قدم بر ابي قردة بن موسی بن طارق از ابي جريح گشت ابي جريح  
حدیث کرده مرا عبد الله بن عثمان بن خثیم از ابي زبیر از جابر ( د - و )  
تحقیق نبی ( د - خ - ل - ه ) و فتیکه رجاء فرمود انحضرت از عمرة جعرانه  
که نام مکاه است فرستاد انحضرت ابا بکر را بوجه پس اقبال کردیم همراه  
ابوبکر صدیق تا اینکه و فتیکه بودیم در حجب که نام موضع است آذان داد  
ابوبکر صبح را ( ن - د بلك شد صبح ) پسر قائم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر  
نهاز گوید پس شنید ابوبکر ارا از کردی شتر پس پشت خرد پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ (الرسول) (ن- رسول الله) صاعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابوبكر اصبر ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صاعم ببراءة اقراءها على الناس في موسم الحج (موافا بحج) فقد منا مكة فلما كان قبل التزويج وبمقام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر وخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابوبكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د- خ- ل- م) هر ايهه تحذيق ايدهه ايندا كرد پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) در حج پس شايد كه او مورد آيدهه اينكه باشد او پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر اعوذ است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول مستقم فرستاد مرا پيغمبر خدا (د- خ- ل- م) نه سورة براءة خواندم خواند آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نرويه يك روز يعني هشتم ذي حجه ايستاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حديث كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج نا اينكه و نيكه فارغ شد ابوبكر ايستاده شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه ختم كرد علي (خ- و) پس خواند آنرا پس بر مردم آمديم همراه ابوبكر تا ايدهه و نيكه شد و ز عروه برخاست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حديث كرد انهارا از اعمال و اعمال حج نا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي ايستاد شد علي (خ- و) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نحرهم و عن مناسكهم فلما فرغ قام ابي فقراً على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف يرمون فعامهم مناسكهم فلما فرغ قام فقراً على براءة حتى ختمها \*

**ذكر قول النبي صلعم من كنت وليه فعلي (ن - فهذا) وليه**

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث کرد ایشان را از روان شدن ایشان که از عرفات بسوی منا و ارقباني کردن ایشان و از اعمال و اعمال حج ایشان پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر صديق استقاده شد مرتضى علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينکه ختم کرد او را پس هرگاه که شد روز اول بارگشتن حاجيان يعني روز دوازدهم ايسناد شد ابوبکر پس خطبه خواند در مردم پس حديث کرد ایشان را چگونه باز ميگردند و چگونه می اندازند سنگ ريزه ها را پس تعليم کرد ایشان ر اعمال و افعال حج ایشان را پس هرگاه که فارغ شد ابوبکر رض استقاده شد علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينکه ختم کرد آنرا \*

**ابو ذر فرمودن ناسی است (د. خ. م) انکس که باشم دوست او پس علی است (ن - پس این است) دوست او \***

۷۸ — خبر داد ما را محمد بن مثنى گفت محمد حديث کرد ما را يحيى بن حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو عوانة از سليمان گشت سليمان حديث کرد ما را حبيب بن ابي سائب از ابي الطفيل از زيد بن ارقم (د. خ. م) گفت زيد هرگاه رجوع کرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) از حج و اع و رخصت فرمود حضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نکرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیّتی فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رضه فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم رال من راله و عاد من عاداه عقلت لزیّد سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راه عبّیّه و سمعه بانّیّه \*

۷۹ — (ابن ابی عمیر) [ محمد بن العلاء ] ( ن - ابو کریب محمد بن العرقابی الکوفی ) قال حدثنا ابو معاریة قال حدثنا الاعمش عن [ سعد

و بارل شد انحضرت غدیرخم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات یعنی نایستاده کردن پیروان پس ایستاده کرده شد پیروان فرمود گویا که من تحقیق طالبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن مرد و بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن مرد و پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد در حوض کوثر پس در مورد تحقیق خدا دوست منست و من دوست او مومن ام پیروان گرفت دست علی را ( خه و ) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا ( ده خه و ) را گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود \*

۷۹ — خبر داد مارا [ محمد پسر علاء گفت محمد ] ( ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب ) حدیث کرد مارا ابو معاریة گفت حدیث کرد مارا اعمش از [ سعید پسر عبیده از ابی بریده ] ( ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة ( ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة )  
عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا عليا  
رضي الله عنه رجعا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوت له  
لما شكاه عذري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ( ن - مكبايا )  
فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت واهي فعلي واهي \*

۸۰ — انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن  
عباس رضي الله عنه قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى  
اليمى فرأيت معه جفوة ( ن - منه جفوة ) فلما رجعت شكوت له ابي

پسر عمیر از پسر بريدة ( از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د - خ  
ل - م ) در باره ارشگر و عامل کرد بر ما علی را ( د - و ) پس هرگاه که  
رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب  
خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که  
شکایت کرد علی را نیز من ( ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من  
و اما شکایت او را غیر من ) پس برداشتم سر خود را و بدم من مرد سر  
فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت ( د - خ - ل - م ) تحقیق سرخ شد از  
خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ — حدیث کرد ما را محمد پسر عذی گفت محمد حدیث کرد ما را

ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عيينة از حکم  
از سعید پسر جبير از عباس ( د - و ) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا  
بریده گفت بريدة فرستاد مرا ابي ( د - خ - م ) همراه علی طرف  
يمن پس بدم همراه او بدی را ( ن - از علی بدی را ) پس هرگاه رجوع  
کردم شکوة کردم علی را طرف نبي ( د - خ - ل - م ) پس بلاد کرد  
آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ابي بريدة آنکس که باشم  
دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او .

النبي صلعم فرجع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير [عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا علي اليمن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع علي رضي الى اليمن فرأيت له جفوة فقصمت علي النبي صلعم) فذكرت عليا رضي فقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال يا بريدة انت اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمى عن ابيه ان سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك حديث کرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [از پسر عباس (خ و) گفت پسر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرسقا ببي (د خ ل - م) علي را بر يمن] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم ههراة علي (خ و) سوى يه پس ديد. او دري را پس آمدم. نديك نبي (د خ ل - م) پس دكر كردم علي را (خ و) پس نقصان بيان كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا (د خ ل - م) تغيير مي فرمود ربي مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهر يك صوفيان از ذات هائي ايشان گفتيم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آيدس كه ناشم دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او \*

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا نصر پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمى

۸۳ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضه قال قال رسول الله صاعم من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۴ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضه قام رسول الله صلعم فحمد الله و انشي عليه ثم قال الستم تعلمون اني اولی بكل من و مومنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانك اولی بكل مومن من نفسه قال فاني من كنت مولا فهذا مولا و اخذ بيد علی \*

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله النیسابوری و احمد بن عثمان بن حکیم والا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

---

از پدر خود تحقیق سعد گفت که گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او \*

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی مدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د. خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته شد او \*

۸۴ — خبر داد مارا قتیبه پسر سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د. خ. و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رنجا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می داید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهد می دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من آنکس که باشم دوست داشته شد او پس اینست دوست داشته شد او و گرفت انحضرت دست علی را \*

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله نیشاپوری و احمد بن عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه  
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع (رسول الله صلعم يقول  
من كنت مولاة فعالي مولاة فقام بضعة عشر فشهدوا \*

۸۶ — اقبانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال  
حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام  
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله  
صلعم قال من كنت مولاة فعالي مولاة \*

۸۷ — اقبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال  
حدثنا خلف قال حدثنا اسرايين عن ابي اسحاق قال حدثني  
سعيد بن وهب انه قام دما يايه ستة و قال زين بن ينيع و قام دما

گفت عبيد خبر داد عمارا هانی پسر ایوب ر طلحة ایامی گفت حدیث کرد  
عمارا عمیر پسر سعد تحقیق او شریک عای را و حال آنکه او سوال نمیکرد  
در مکان - وای مسجد کدام مر - شاید پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) می  
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته  
شدی او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که شنیده ایم •  
۸۶ — خبر داد عمار محمد پسر - مثنی گفت محمد حریف کرد عمارا

محمد گفت محمد حدیث کرد عمارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي  
اسحاق شایدم سعيد پسر وهب را گفت سعيد ایستاده شد راجع بنا نش  
از اصحاب نبي ( د . خ . ل . م ) پس شاعری دادند تحقیق پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) گفت آنکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی  
است دوست داشته شدی او •

۸۷ — خبر داد عمارا علی پسر محمد پسر علی قاضي مصيصه گفت علی  
حدیث کرد عمارا خلف گفت خلف حدیث کرد عمارا اسرايين از ابي اسحاق  
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مرا سعيد پسر وهب تحقیق شان ادست که  
ایستاده شد از انچه پ نه متصل و د جانب سعيد شش مرد و گفت زید پسر



یا ایها نبی سئة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث  
مولاه فعلي مولاه \*

۸۸ — انبذا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا  
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زید بن یزید قال سمعت علي بن  
ابی طالب رضی عنہ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع رسول صلعم يوم غدیر خم یقول من کنث  
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام  
سئة من جاذب المنبر و سئة من الجاذب الاخر (ن) - من جانب  
المنبر الاخر (فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول ذاك) قال  
شريك فقلت ابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضی عنہ یحدث

یدیع و ایضا شده ازان طرف که متصل بود انطرف مرا شش مرد پس شاهدي  
دادند که تحقیق آن مردم شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) می گفت  
آنکس که باشم دوست کرده شدی او پس علي است دوست کرده شده او .  
۸۸ — خیرداد ما را ابو داود گفت انو داود حدیث کرد ما را عمران پسر  
ابان گفت عمران حدیث کرد ما را شريك گفت شريك حدیث کرد ما را  
اسحاق از زید پسر یزید گفت زید شنیدم علي پسر ابی طالب را (د . خ . و)  
می گفت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهی که ام بخدا مرد را نه قسم میدهم  
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شنیدان مردم پیغمبر خدا را  
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت آنحضرت آنکس که  
باشم دوست کرده شدی او پس علي است دوست کرده شدی او ای بار خدایا  
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که  
دشمن داشت علي را پس ایضا شده شش مرد از طرف منبر و شش مرد  
از طرف دیگر (طرف منبر آخر يعني طرف دیگر مدبر) پس شاهدي  
دادند که تحقیق انها شنیدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود  
این را \* گفت شريك پس گفتم ابي اسحاق را ای شنیدي تو داود پسر  
عازب را (د . خ . و) حدیث می آورد این حدیث از پیغمبر خدا گفت ابو اسحاق

بهذا عن رسول الله ﷺ قال نعم \* قال ابو عبد الرحمن عمران بن  
 (ن) الواسطي ليس بقوي في الحديث \*

**ذكر قول النبي صلعم عليه ولى كل مومن من بعدى**

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد  
 قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن [ يزيد بن مطرف ] (ن) -  
 يزيد (الشك عن مطرف) بن عبد الله عن عمران بن حصين  
 ر. قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا و استعمل عليهم  
 عابي بن ابي طالب (ر. فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا  
 عليه و تعاقد الربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا  
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه ) (ن - اخبرناه ما صنع ) و كان  
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن امام الواسطی نیست قوی در حدیث.

**ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) علی ولی**

**بر مومنان پس من**

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
 قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد مارا جعفر بن ابی سعید سلیمان پسر  
 عبد الله از عمران پسر حصین (خ. و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده  
 کرد) پیغمبر خدا (د. خ. م) لشکر را و عامل کرد بر اوشان علی پسر  
 ابی طالب را (خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک  
 را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب  
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر  
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان  
 و تنبیه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ.  
 ل. م) پس سلام میکردند بر آنحضرت پستتر باز میکردند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصيبة فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي \*

## ذكر قول النبي صلعم عليكم مرتضى (ن - من بعدي)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاے خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سالام کردند بر نبي پيرو سالام ايستاد يکي از چهار مردم پس گفت ای پيغمبر خدا ايا نهي يعني تحقيق علي پسر ابي طالب کرد چنين و چنين يعني کذيرک گرفته پس روی گردانيد از او پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس ايستاده شد دويم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد سيوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ايستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانيد طرف آن چهار مردم پيغمبر خدا ( د . خ . م ) حال آنکه غصه شناخته مي شد در روی مياک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده مي داريد از علي تحقيق علي ار منست و من از علي ام و او ولي هر مومن است از پس من \*

ذكر فرمودن نبي است ( د . خ . ل . م ) علي دوست

شما است بر پسنديده (ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل ( ن - ابن فضیل )  
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله  
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا على جيش  
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان  
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل  
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتنة و سبينا  
 الذرة فاصطغى علي جارية لنفسه [ من اي ] ( ن - منهن )  
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان  
 انال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من علي رفع فتغبر  
 [ وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العاين بعثتني مع

واصل پس عبد الاعلی کوفی را ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد  
 از پدر خود گنت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) طرف  
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علي را سردار کرده بر لشکر  
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعنی خالد و علي رضي الله  
 عنهما پس علي است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا  
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس  
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند  
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذريت  
 آنها را پس چید علي رض کنیزک را برای ذات خود از پدر من پس  
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبي ( د . خ . ل . م ) و  
 حکم کرد مرا اینکه رسانم از او آن مکتوب را گفت رادي پس دوح کردم  
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علي ( ح . و ) پس متغیر شد  
 [ روی مبارك او ای نبي ( د . خ . ل . م ) پس گفتم این جای پناه گیرنده  
 است بخدا یعنی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن  
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمتمنی بطاعته فبلغت ما أرسلت به فقال رسول الله  
صاعم اي لا تقعن! ( ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين )  
يا بريدة في علي فان علي مني و اذا منه و هو وليكم بعدي \*

### ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد  
الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر ( ن - زكريا ) قال  
حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي  
قال دخلت على ام سلمة رض فقلت اتسب رسول الله صلعم  
تقو قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله  
صلعم يقول من سب عليا فقد سبني \*

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرموده شده ام که چو پس گفت پیغمبر خدا  
( د . خ . م ) مرا ایته یافتی قر ای بریده [ ( ن - رری مبارک پیغمبر  
خدا ( د . خ . ل . م . ) و فرموده بدگوئی کن ) در علی پس تحقیق  
علی از دست و من از علی ام و او دوست شما است پس من \*

### این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . م ) آنکس که

### زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را عباس  
پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی  
حدیث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل  
شدم بر ام سلمه ( د . خ . و ) پس گفت ام سلمه ای زبون میگوئی پیغمبر  
خدا را ( د . خ . م ) پرهیز کنید گفتم پاک است خدا یا پناه  
خدا بکلمه او شک زاری ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو  
معد الله یا معاذ الله گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م )  
می گفت آنکس که زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا \*

۹۲ — ابن احمّد بن شعیب قال اخبرنا عبد الله بن واصل بن عبد الله الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق ( ن - سعد ) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . ( ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة ) قال رأيت سعد بن مالك رضي الله عنه فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلي سبته قلت معاذ الله دال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرتي علي ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته \*

۹۳ — اخبرني احمّد بن شعیب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي ( ن - الجبال ) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی کوفی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا جعفر پسر عون از شقیق ( ن - سعد ) پسر ابي عبد الله گنت شقیق حدیث کرد مارا جعفر پسر ابي بکر پسر خالد پسر عهقة ( ن - عهقة ) گفت جعفر دیدم سعد پسر مالک را ( خ - و ) در مدینه پی گفت سعد ذکر کرده شد مرا که شقیق شما هر اینه سب می کنید علی را پس گفتم تحقیق کردیم گنت سعد شاید که تو زبون گفته باشی ادرا گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گنت نه زبون خواهی گفت علی را پس اگر نهاده شون اده بر سر من ایفکه سب کردم علی را نه سب خراهم کرد علی را بعد آنچه که شدیم از پیغمبر خدا ( د - خ - م - ) رغبت کنایدن در دوستی او و ترسایدن در دشمنی او \*

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالی گنت هارون حدیث کرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو ( ن . مطرف ) بن خليفة عن ابي الطفيل و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو ( ن - مطرف ) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول ( ن . قال ) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارم رضى فاخبرته فقال و ما تذكر اذا ( ن - و ما تشكو ) سمعته من رسول الله صلعم والمفظ لابي داود \*

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطر پسر خليفة از ابي الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل عامر پسر واثلة گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لوى مسجد پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شديد پيغمبر خدا را ( د - خ - ل - م ) مي فرمود ( ن - فرمود ) در موضع غدير خم انچه که شديد پس ايستاده شد مردم پس شاهدهی دادند تحقيق پيغمبر خدا ( د - خ - م ) گفت روز غدير خم ايا نه شما می دانيد که تحقيق من بهتر ام مومنين را از ذاتهای ایشان دران حالیکه انحضرت ايستاده بود پستو گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده او پس علي است دوست او ای الله دوست دار انکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم زيد پسر ارم را ( د - خ - و ) پس خبر دادم او را پس گيت زيد و چه انکار ( ن - شکوه ) ميکني تو من شديدم آن حديث را از رسول خدا ( د - خ - م ) و لفظ حديث برای ابو داود است \*

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن  
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم  
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب  
 عن المهاجر بن سمار ( ن - سمار ) عن عايشة بنت سعد و عامر  
 بن سعد عن سعد ان ( رسول الله صلعم خطب وقال اما بعد  
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد عبي فرفعها ثم  
 قال هذا راي و المودعي عني وال اللهم من والاه و عاد اللهم [   
 ( ن - وال الله من والاه و عاد الله ) من عاداه \*

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان ( † البصري ابو الجوزا قال  
 اخبرنا ابن عمته بنت سعد عن سعد ) قال حدثنا ابن عبيدة  
 و هو هدد بن خالد البصري عن عايشة بنت سعد عن سعد ( رض

۹۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو  
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا  
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از  
 مهاجر پسر شمار از عايشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق  
 پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس  
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضر  
 دست علي را پس برداشت انرا پس گفت اين درست من است و ادا  
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه  
 دوست دارد علي را و دشمن دارد اي الله انكس را كه دشمن دارد او را \*

۹۷ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان ( † بصری ابو جوزا گفت احمد  
 خبر داد مارا پسر عمه دختر سعد از سعد ) گفت احمد حديث كرد مارا  
 پسر عبيدة و او هدد پسر خالد بصری است از عايشه دختر سعد از سعد



قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال استم تعلمون ( ن - الم تعلمون اني اولى بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها و قال من كنتم مولاه ( ن - وليه ) فهذا وليه و ان الله يوالي من والاه و يعادي من عاداه \*

۹۶ — اذنا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار ( ن - سمار ) قال اخبرني ايشة بنت سعد عن سعد بن رض قال كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما بلغ عدير خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

( خ - و ) گفت سعد گرفت پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) دست علي را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو گفت ايها نه شما ميدانيد که تهقيق من بهقرام بشما از ذنباي شما گذشت اے راست گفتم اي پيغمبر خدا پستو گرفت دست علي را پس ملود کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس اين است دوست کرده شده او و تهقيق خدا دوست ميدارد آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علي را \*

۹۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا يعقوب پسر جعفر پسر ابي كثير از مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مرا ايشة دختر سعد از سعد ( خ - و ) گفت سعد بوديم ما همراه پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) در راه مكة و حال آنکه انحضرت متوجه بود طرف مكة پس هرگاه رسيد انحضرت عدير خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانيد آنکس را که پيشتر رفته بود و لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات یقولها ثم قال ایها الناس من ولیکم قالوا  
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان  
الله ورسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه \*

### ذکر الترفیب فی حب علی رض و ذکر دعاء النبی

صلعم لمن احبه و ذکر دعائه علی من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایها رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت  
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یسقر گفت  
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانا تر است  
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت  
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است  
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و  
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را \*

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوستی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خیر دان ما را احمد بن شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق بن اسمعيل بن راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر بن

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل بن عطية گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبد الله بن بريدة گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن ( ن - لم اجد ) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سبيلا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمصه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاثنا و رأسه يقطر قلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعتم عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود ( ن - نیاافتم ) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علی پسو ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر در دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت این مرد را در لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علی پس رسید آن مرد بدیدی را پس دوشست آن مرد طرف نبی ( د - خ - م ) ( اینکه فریست طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و در بددی کدیزک بود از بهتر بددی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کدیز در خمس و پنجم حصه پستتر پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کدیز در اهل بیت نبی ( د - خ - ل - م ) ( پستتر پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کدیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال انکه سر او می چید از آب پس گفت چیست این پس گفت ایما نمی پیذد کدیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی ( د - خ - ل - م ) ( پستتر گشت در آل علی پس بدگوئی کردم انرا کدیز پس دوشست آن مرد و فرستاد مرا دران حالیکه تصدیق و راست کننده ام کتاب او را طرف نبی ( د - خ - ل - م )

قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاليا فقلت نعم فقال لي لاتبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب (ن - افضل) الي من علي رض قال عبد الله بن بريدة و الله ما كان في الحديث بيذى و بين النبي صلعم غير ابي \*

۹۸ - (ابن ابي احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الامش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غد يرخم

دران حالیکه تصدیق کند ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم دران حضرت از روی راحت گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د - خ - ه - و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت ارس پس گفت مرا نه دشمن دار او را و اگر باشی نو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از چاره بریده گوید پس بود کسی بعد پیغمبر خدا (د - خ - ل - ه - و) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ - و) گفت عیید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د - خ - ل - ه - و) سوای پدر من \*

۹۸ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حریث مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند خدا ذات او را در جای سوای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که بشنود پیغمبر خدا را (د - خ - ل - ه - و) روز غد یرخم میگفت خدا (ن - و -

يَقُولُ [ اَللهُ رَاقِي وَ اَنَا ] ( ن - اِنَّ اَللهُ وَ (سَوَاءٌ ) وَلِي  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ كُنْتُ رَاقِيَهُ فَاِذَا وَلِيَهُ اَللهُ وَ اَلَمْ يَكُنْ رَاقِيَهُ  
 مِنْ عَادَةٍ وَ اَنْصَرُ مِنْ نَصْرِهِ [ قَالَ سَعِيدٌ فَقَامَ ] ( ن - قَالَ فَقَالَ  
 سَعِيدٌ قَامَ ) اِلَى جَانِبِي سَنَةً وَ قَالَ زَيْدُ بْنُ يَزِيعَ ( ن - مَنِيْعٌ )  
 قَامَ مِنْ عِنْدِي سَنَةً وَ قَالَ عَمْرُو [ بَنِ مَرَّةً وَ سَاقِ الْحَدِيثَ ]  
 ( ن - ذِي مَرِيٍّ اَحْمَبُ مِنْ اَخِيهِ وَ اَبْغَضُ مِنْ اَبْغَضِهِ وَ سَاقِ  
 الْحَدِيثَ - رَوَاهُ اسْرَاقِيْلُ عَنْ اَبِي اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ ) \*  
 ۹۹ — اَنْبَاؤُا اَحْمَدُ بْنُ شَعِيْبٍ قَالَ اَخْبَرْنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ  
 بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا خُلَفُ بْنُ تَمِيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا اسْرَاقِيْلُ قَالَ  
 حَدَّثَنَا اَبُو اسْحَاقَ عَنْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ قَالَ شَهِدْتُ عَلِيًّا فِي الرَّحْبَةِ

تَحْقِيقُ خُدا وَ رَسُوْلُ او) دُوسْت مَتَسَتْ وَ مِنْ دُوسْتِ مَوْمِنَانِ اِم وَ اِنْكَسَ  
 كِه بَاشَم دُوسْتِ او پَس اِيْنِ عَلِي دُوسْتِ اَوْسَتْ اِي بَار خُدا دُوسْتِ دَارِ  
 اِنْكَسَ را كِه دُوسْتِ دَارِدِ اَوْرَا وَ دُشْمَنْ دَارِ اِنْكَسَ را كِه دُشْمَنْ دَارِدِ اَوْرَا وَ  
 يَارِي كُنِ اِنْكَسَ را كِه يَارِي كُنْدِ اَوْرَا گُفْتِ سَعِيْدُ پَس اِسْتَاذَهْ شَدِ ( ن -  
 گُفْتِ اَبُو اسْحَاقَ پَس گُفْتِ سَعِيْدُ اِسْتَاذَهْ شَدِ ) طَرَفِ پَهْلَوِي مِنْ شَشِ نَقَرِ وَ  
 گُفْتِ زَيْدُ بَسَرِ يَزِيْعَ اَزْ نَزْدِ مِنْ ( ن - اِسْتَاذَهْ شَدِ ) شَشِ نَقَرِ وَ گُفْتِ عَمْرُو  
 پَس مَرَّةً وَ رَوَانِ كُودِ حَدِيْثِ تا اَخَرِ ( ن - گُفْتِ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ دُوسْتِ  
 مِيْدَارَمِ اِنْكَسَ را كِه دُوسْتِ دَاشْتِ عَلِي را وَ دُشْمَنْ مِيْدَارَمِ اِنْكَسَ را كِه  
 دُشْمَنْ دَاشْتِ عَلِي را وَ رَوَانِ كُودِ حَدِيْثِ را تا اَخَرِ رَوَايَتِ كُودِ اَوْرَا اسْرَاقِيْلُ  
 اَزْ اَبِي اسْحَاقَ اَزْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ )

۹۹ — خَبَرِ دَادِ مَارَا اَحْمَدُ پَسَرِ شَعِيْبٍ گُفْتِ اَحْمَدُ خَبَرِ دَادِ مَارَا عَلِي  
 پَسَرِ مُحَمَّدِ پَسَرِ عَلِي گُفْتِ عَلِي حَدِيْثِ كُودِ مَارَا خُلَفِ پَسَرِ تَمِيْمِ گُفْتِ  
 خُلَفِ پَسَرِ تَمِيْمِ حَدِيْثِ كُودِ مَارَا اسْرَاقِيْلُ گُفْتِ اسْرَاقِيْلُ حَدِيْثِ كُودِ مَارَا  
 اَبُو اسْحَاقَ اَزْ عَمْرُو ذِي مَرِيٍّ گُفْتِ عَمْرُو حَاضِرِ شَدَمِ عَلِي را دَرِ جَايِ رَوَا  
 هُتَمَدِ قَسَمِ مِيْدَانِ يَارَانِ مُحَمَّدِ را ( دُ خُ لُ مَ ) كَدَامِ شَمَا شَنِيْدِ

يُنشَد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غديرخم ما قال فقام أناس فشهدوا [ انهم سمعوا ] ( ن - ان ) رسول الله صلعم قال من كنت مولاه [ فعلي ] ( ن - فان عليا ) مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره ( ن - انصره ) \*

### ذکر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية بن الاعمش عن عدي بن ثابت عن زر بن حبیش عن هابي [ رض ] ( ن - كه ) قال والله الذي فلق الحبة و برأ النسيمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يخبذي الا مومن و لا يبغضني الا منافق \*

پیغمبر خدا را ( د - خ - ل - ه ) روز غدیرخم که فرمود ایستاده شد مردم پس شهادتی دادند تحقیق اوشان هستند تحقیق شدیدند پیغمبر خدا را ( د - خ - ه - ه ) گفت آنکس که یاشم دوست او پس علی است ( ن - پس تحقیق علی است ) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را \*

### این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کرب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبیش از علي ( د - ه ) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبي امي ( د - خ - ل - ه - ه ) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علي را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عبد  
الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي  
بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي الله عنه قال عهد الي النبي صلعم  
انه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق \*

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن  
عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي  
عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي ( ن - الامر الي )  
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق \*

**ذكر ضرب المثل الذي ضربته رسول الله صلعم لعلي رضي**

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۴ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا واصل  
پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت  
واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از  
علي ( خ و ) گفت علي عهد كرد طرف من نبي ( د . خ . و ) تحقيق  
شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد  
داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۵ — خير داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خير داد مارا  
فضل پسر موسى گفت فضل خير داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در  
گفت علي تحقيق شان اينست كه هر كينه عهد كرد نبي اسي حكم را طرف  
من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه  
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

**ذكر ضرب مثل چنين كه نزد ان پايغمبر خدا ( د . خ . و )**  
براي طي ( خ و )

۱۰۶ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خير داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال  
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن  
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول  
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى ع م ابغضته اليهود حتى  
اتهموا امه واحبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقرنه من النبي  
صلعم وازواجه وحب رسول الله صلعم له

۱۰۴ — اندانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن  
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت  
گفت يحيى بن معين گفت حدثنا ابو جعفر اباز  
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد  
از علي (خ و) گفت علي گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي  
علي در نوحه مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه  
تهمت كرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نازل كردند او را  
به مرتبه چدين مرتبه كه نبود براى او •

اين ذكر علي بن ابي طالب است بزرگ كند خدا ذات او را  
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)  
و ذكر يوسه شدن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا  
(د . خ . ل . م)

۱۰۵ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن  
اسماعيل بن مسعود بصري گفت اسمعيل بن محمد بن خالد از شعبة



عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين  
 قتلوا يوم التقي الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه  
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من  
 (سواء) [ ن - رسول الله صلعم ] \*

۱۰۵ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال بن  
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي  
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر رضي فقلت  
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت  
 رسول الله صلعم ولا احدثك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا  
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه \*

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان  
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات  
 کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس  
 تحمل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي (خ. و)  
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوا نمي بینی نزدیک شدن مکان او از  
 پیغمبر خدا (د. ح. ل. -) \*

۱۰۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر کرد مرا هلال  
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد مارا حسین گفت حسین حدیث  
 کرد مارا زهیر از ابي اسحاق از علاء از عزار گفت عزار پرسیدم عبد الله  
 پسر عمر را (خ. و) پس گفتم آیا نه حدیث میکنی از علي و عثمان گفت  
 عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانگ او هست از خانه پیغمبر خدا  
 (د. ح. -) و نه حدیث میکنم ترا از علي مدای آن حدیث زیرا که  
 ان حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد  
 بزرگ روز جنگ أحد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه را از او  
 و گناه کرد در میان شما گناه خردن پس تحمل کردید شما او را \*

۱۰۶ — انبانا احمد بن شعيبه قال اخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم في المسجد به من غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فعفى الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه \*

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن يعقوب بن اسمعيل قال حدثنا [ ابن موسى و هو محمد ] ( ن - ابو موسى و محمد ) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن سليمان حديث کرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء بن غراز گفت علاء پرسيدم پرس عمر را ( خ - و ) حال آنکه او در مسجد پيغمبر خدا بود ( د - خ - و ) از علي و عثمان پرس گفت اما علي پس نه سوال کن مرا از و نظر کن طرف نزديك شدن مكان او از نبي ( د - خ - ل - و ) نيست در مسجده خانه سواي خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كود گناه بزرگ روي گردانيد روزيكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما اورا \*

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن اسمعيل بن يعقوب حديث کرد مارا [ بن موسى و او محمد بن موسى ] ( ن - ابو موسى و محمد بن موسى ) بن موسى ( بن ) گفت موسى حديث کرد مارا پدر من

عن سعید بن عبیده قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي  
لقال لا تسئلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول  
الله صاعم قال فافى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل \*

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال  
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير  
قال حدثنا ابو اسحق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد ( قثم )  
بن العباس رضي عن ابن واث علي رضي رسول الله صلعم قال انه  
كان اولنا به لحيوتا و اشدنا به لزوما \* قال ( ابو عبد الرحمن خالفه  
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم \*

از عطاء از سعید پسر عبیده گفت سعید آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسید  
اورا از علي ( خ . و ) پس گفت پسر عمر نه سوال کن مرا از علي  
( خ . و ) لکن نظر کن طرف خانه او از خافه های پیغمبر خدا ( د .  
خ . ل . س . ل ) گفت مرد پس تحقیق من دشمن میدارم اورا گفت پسر  
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ \*

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا  
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حدیث کرد ما را حسین پسر  
عباس گفت پسر عباس حدیث کرد ما را زهير گفت زهير حدیث کرد ما را ابو  
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسید ابو عبد الرحمن پسر خالد ( قثم ) پسر عباس  
را ( خ . و ) از کجا وارث شد علی رضي پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . س )  
گفت خالد تحقیق علي بود اول ما باحضرت از روي لاحق شدن و محکم  
تر ما و سخت تر ما باحضرت از روي پیوسته شدن \* گفت ابو عبد الرحمن  
مخالفت کرد در روایت کردن ابو اسحاق را زید پسر ابي أنيسة پس گفت  
زید خالد پسر قثم یعنی زید گفت که ابو عبد الرحمن از خالد سوال  
کرد نه از پسر خالد \*

۱۰۹ — اخباری احمد بن شعیب قال اخبارنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما علي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحدوثنا به لزوقا \*

۱۱۰ — اخباری احمد بن شعیب قال اخباری عبد الرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمرو بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عائشة عاليا و هي تقول والله قد ( ن - ل - ق ) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كود مارا پدر من گفت پدر من حديث كرد مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست ملي را كه وارث شد جد قرا پيغمبر خدا را ( د - خ - ل - م ) سوالي جد تو و حال آنكه او يعذي عباس رضه عمو الحضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن \*

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبد الرحيم مروزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا پسر محمد گفت عمو خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عمو پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي ( د - خ - ل - م ) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده را اين ميگفت قسم خدا است مرا اينه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

ترفعین صوگ علی (رسول الله صلعم فاسلمه رسول الله صلعم و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رايتاني ابعدنک من الرجل ثم استأذن ابو بکر بعد ذلک و قد اصطلح رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني فی السلام كما ادخلته اني فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا \*

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق عن جديع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن . س) عايشة و انا غلام فذكرت لها عابا ربه فقالت ما رايت رجلا كان احب الى رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي رسول الله صلعم من امرأته \*

او ابوبکر تا که طهالچه زند و گفت ای شقور فلانکه می بینم ترا بلند می کني آواز خود را بر پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) پس گفتم ابي بکر صديق را پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و بیرون رفت ابوبکر خشمناک پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) ای عايشه چه گهزه دیدي تو مرا بعيد کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر بعد ازان و حال نکه تری صلح نمود پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل خانه مرا در اجاب آنکه داخل کردید شما مرا در حزب پس گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح \*

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر آدم پسر سلیمان مصيصي گفت محمد حدیث کرد ابي عبيدة از پدر خود از ابي اسحاق از جديع و او پسر عمیر است گفت جديع احمد همراه پدر (ن . س) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس ذکر کردم برای عايشه علي را (د . خ . و) پس گفت عايشه ندیدم مرد را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) از علي و نه دیدم زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (د . خ . ل . س) از زن علي \*

١١٢ — (ابن) أحمد بن شعيب قال أخبرنا عمرو بن عاصم  
 البصري قال سمعت أبا حمزة بن الحسن عليه السلام قال سمعت  
 (أسمع) بن رجاء الزبيدي عن أبي إسحاق الشيباني عن جماعة بن عمرو  
 قال دخلت مع أبي علي عارضة (رض) فسمعتها تسأله (عن) فسألتها  
 من وراء الحجاب من أبي (رض) فالتفت إلي عن رجل ما أعلم  
 أحدا كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من امرأة \*

١١٣ — الخبراني احمد بن شعيب قال الخبراني زكريا بن يحيى قال حدثنا ابو اديم بن سعد قال حدثنا شاذان بن جعفر الاحمر عن عبد الله بن عطاء عن ابي هريرة قل جاء رجل الى ابي فساله اي الناس احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال (ن - قال) كان احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم النساء فاطمة و من الرجال علي رضي

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عمرو پسر علی یصری گفت عمرو حدیث کون مرا عبد العزیز پسر خطاب گفت عبد العزیز حدیث کون مارا محمد پسر اسماعیل پسر ریحی زبیدی از ابی اسحاق شیبانی از جمیع پسر امیر گفت آدم هه ام حادر خود نزدیک عایشه (خ و) پس شاید او را بچیز ه سوال میکند مادر من عایشه را از بیرون پرده از عای (خ و) که عایشه سوال کودی تو مرا از مرد که نمي دانم کسی را که بود دوسقر طرف پیغمبر خدا (د خ ل م) از و نه دوست تو طرف ان حضرت از او •

۱۱۳ — خبر داد. مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا ابراهیم پسر یونس گفت ابراهیم حدیث کرد مرا شاذان از جعفر احمد از عبداللہ پسر عطا از سی فردہ گفت ایی بریدہ آمد مرد طرف پدر من پس پرسید ان مرد پدر مرا کہ کدام مردم درست تو بود طرف پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس گفت بود درست تو مردم طرف پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) از زبان فاطمہ و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث \*

## ذکر منزلتہ صلح رضہ من رسول اللہ صلعم

### عند دخوله مساء بيته وسكوته

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضي يقول كنت ادخل على نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصاي سبج فدخلت و ان لم يكن يصلي اذن لي فدخلت \*

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) • گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پسر جابر خدا (خ. و) •

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آمدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مرا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث كرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعة پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم بر

پيغمبر خدا (خ. و) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز

مي خواند تسبيح مي گفت پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميشناختم

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم •

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عابد و ابو کامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن الققاع عن الحرث عن الحرب العکلي عن ابي زرعة بن عمرو بن جریر عن عبد الله بن یحییٰ قال قال علي رضی الله عنه كانت ابي ساءة من السحر ادخل فيها علي رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبع و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن ابي \*

### ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي الله عنه قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مرا محمد پسر عابد و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مرا عبد الواحد پسر زیاد گفت عبد الواحد حدیث کرد مرا عمارة پسر ققاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعہ پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ. و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شد در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. م.) پس اگر می بود در نماز خود سبعان الله میگفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

### این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مرا جریر از مغیره از حرث از ابي زرعہ پسر عمر و گفت ابي زرعہ حدیث کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ از علي (خ. و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د. خ. م.)



لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر أتيت فيها وإذا أتيت  
استأننت وإن وجدتني يملأ سبعم وإن وجدتني غارغا إذن لي \*

١١٧ — أخبرنا أحمد بن شعيب قال أخبرني محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن الحمر بن العدي عن ابن يمين قال قال علي عليه السلام كان لي من رسول الله صلى الله عليه وآله مدخلان مدخل بالليل ومدخل بالنهار فكانت إذا دخلت بالليل تأتيه علي \* قال أبو عبد الرحمن خالفه شرحبيل بن مذكى في إسنادة روايته على قوله تذكرم \*

١١٨ — ابننا أحمد بن شعيب قال أخبرنا القاسم بن زكريا  
بن دينار قال حدثنا أبو أسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن  
مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

(ل. م. ۵۰) ساعتی از صبح می آمدیم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که  
می آمدند آنحضرت را طلب کنیم می کردند و اگر می یافتند او را که نماز  
بخواند تسبیح می گفتند اگر می یافتند او را فارغ حکم میدادند مرا •

۱۱۷ — خیر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خیر داد مرا محمد پسر عید پسر محمد کوفی گفت محمد پسر عید حدیث کرد مارا ابن عباس از مغیره از حوث عدلی ۱ ابن یحیی گفت گفت علی مرو سلم بود مرا از پیغمبر خدا ( ص - ل - م ) دو وقت آمدن آمدن در شب و آمدن در روز پس بدم و نیکم می آمدن در شب آراز گلو میداد مرا \* گفت ابو عهد الرحمن خلاف کرد آن حدیث را شریحیل پسر صدک در اسناد آن حدیث موافقت کرد آنرا بر قول علی قاضی \*

۱۱۸ - خبر داد عمار احمد پسر شمسبخت گفت احمد خورد د مازا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرن مازا ابو اسامه گفت ابو اسامه حدیث کرد مازا شرحبیل یعنی پسر مدبرک جعفری گفت شرحبیل حدیث

عن ابيه و كان صاحب مطهرة علي قال قال علي (ص) كانت لي منزلة من رسول الله صلعم لم يكن لاحد من الاخلاق فكنت آتيه كل سحر فاقول السلام عليك يا نبي الله فان كنتنح انصرفت الى اهلي و الا دخلت عليه \*

۱۱۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن بشار قال حدثني ابوالمساور قال حدثنا عوف بن عبد الله بن عمرو بن [ هند الحجلي قال ] ( ن - هذيل الحجلي عن علي (ص) قال علي كنت اذا سألت رسول الله صلعم اعطاني ( ن - اعطيت ) و اذا سكنت ابتدائي \*

۱۲۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا معاوية ( ن - ابومعاوية ) قال حدثني الاعمش

کرد مرا عبدالله پسر يحيى حضرمي از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابۀ علي يعني آفتابه بودار علي گفت پدر او گفت علي (خ. و) بود مرا مهربه از پیغمبر خدا (د. خ. ل. س.) نه بود بر اي کسی از مردم پس بودم مي آمدم نزد انحضرت هر صبح پس ميگفتم السلام عليك اي نبي خدا پس اگر اواز گلو می داد بر ميگشتم طرف خانۀ خود و اگر تنحج نمي كرد داخل ميشدم برو \*

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حديث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حديث کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حجلي گفت عوف گفت علي رض بودم و قتيكه سوال ميکردم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. س.) ميداد مرا ( ن - داده ميشدم ) و قتيكه خاموش ميشدم شروع می کرد مرا \*

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد حديث کرد مارا معاوية گفت معاوية حديث کرد را

قن عمرو بن مرة عن ابي البخاري عن علي رضي قال كلمت اذا  
سألت اعطيت و اذا سكمت أبتديت \*

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوهف بن سعيد  
قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن - حجاج بن خديج) قال  
حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال  
علي رضي كلمت و الله اذا سألت أعطيت و (اذا سكمت أبتديت) \*  
قال ابو عبد الرحمن ابن جريح ام يجمع من ابي حرب \*

ذكر ما خص به امير المؤمنين علي رضي من صعوده على  
منكبي النبي صلعم و هو في النجى صلعم به  
۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

امش از عمرو پسر مرة از ابي بخاري از علي (خ - و) گفت علي بودم و قتيكه  
سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم \*

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث كرد مارا حجاج از ابي جريح گفت  
ابي جريح حديث كرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت  
گفت علي (خ - و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي  
شدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم \* گفت ابو عبد الرحمن  
پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب \*

اثر: ذكر انچه برست كه خاص شد بان چيز امير المؤمنين علي  
(خ - و) از بالا شدن او بر مردو شانه نبي (د - خ - ل - م)  
و پشت شدن به (د - خ - ل - م)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو مريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبتي فلمهضت به فلما راي رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فازل نبي الله صلعم و جالس لي و قال اصعد علي منكبتي فصعدت علي منكبته فذهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه ( ن - انه ) ليخبل الي اني لو شئت لزلت افق السماء فصعدت علي الكعبة و عليها تمثال من صقر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله بيمين و شمال و قدام ( ن - يمين و شمالا و قد اما ) او من بين يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه ( ن - فيه ) قال نبي الله صلعم اتذفه فقد ذفت به فتكسر كما تكسر ( ن - فكسرت كما يكسر )

پسر حرب گفت احمد حديث کرد ما را اسباط از نعيم پسر حنيم مدائني گفت نعيم حديث کرد ما را ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي ( خ - و ) روان شدم همراه پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) تا اينكه امديم كعبه را پس بالا شد پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) بر هر دو شانه من پس برداشتم او را پس هرگاه ديد پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) ضعف من گفت مرا بنشين براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله ( د - خ - ل - م ) و نشست انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود كردم بر هر دو شانه انحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) و گفت علي ( ع - م ) پس تحقيق شان اينست كه هرايه خيال كرده شد طرف من كه تحقيق من اگر خواهم هرايه پرسم بلندي آهوان را پس صعود كردم بر كعبه شريفه و بران كعبه صورتي بپايت بودند از من زرد يا از من پس شروع كردم بقدنير اينكه زابل كنم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او و از خلف او تا اينكه وقتي كه استحكام شد ازو گفت نبي الله ( د - خ - ل - م ) سنگ انداز او را پس شكسته كردم او را پس شكسته شد چنانكه شكسته مي شود شيشه ها پسترفرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر

القواذیر تم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتی  
قوارینا بالبیوت خشية ان [ نلقی احدا ] ( ن - یلقانا احد )  
من الناس ، و الله تعالی اعلم \*

ذکر ما خص به م م دون الاولین والاخرین من  
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة [ن- بضم ]  
منه و سیده نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران

۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن  
حریت قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن  
واقد عن عبدالله بن بریدة عن ابيه قال خطب ابو بکر و عمر  
فاطمة علیها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی  
علیه السلام فزوجها منه \*

خدا ( د - خ - ل - م ) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها  
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را ( ن - ملاقات کده مارا کسی ) از  
مردم و خدا تعالی دانا تر است \*

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی ( م م ) سوای  
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا ( د - خ -  
ل - م ) و پاره گوشت است از آنحضرت و مرد او زنان  
اهل جنة است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
جریر پسر حریت گفت چو خبر داد مارا فضل پسر موسى از حسین پسر  
موسی از واند از عید الله بن بریدة از پدر خود گفت پدر او خواستگاری  
نکاح کرد ابو بکر و عمر فاطمه را برو سلام پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ -  
ل - م ) تحقیق او خرد است پس خواستگاری نکاح کرد او را علی برو  
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی \*

۱۴۴ — انبانا ابو سعید اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- دارون) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن- ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحت جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صرخت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخترت انا في ناحية قالت فجاء علي ع . م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عابها خرقه من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۴۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعید حدیث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن- دارون) گفت حاتم حدیث کرد مارا ایوب سجستانی از ابی بریده (ن- ابي يزيد مدنی) از اسماء دختر عمیس گفت اسماء بودم در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح دردم آمد پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زد دروازه را پس بشاده کرد برای آنحضرت ام ایمن کشفه شد بود در زبان ام ایمن شکستگی (در حدیثی نوشته گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ایمن او برادر تست و نکاح کرده میدیدم او را گفت آنحضرت آری ای ام ایمن و شدیدند زبان او از بی بی را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند گفت آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفتم ام ایمن پس آمد علی بر و سلام پس دعا کرد برای او بی بی (د- خ- ل- م) و پاشید بر سینه او آب را پسر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او و سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گه و گه گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم ترا دوست نراهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فرأى سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بنيت عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بذت رسول الله صلعم تكومينها قلت نعم قالت فدعالي\* قال عبد الرحمن (ابوعبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابى عروة (ن- عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه \*

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابى عروة (ن - عروبة) عن ابى ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع م كان فيما

بيت خوره را كه طرف من است ودعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آپ پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس ديد مياهي را پس گفت نيست اين گفت ام ايمن كهتم اسماء گفت انحضرت دحدر عميس كهتم آريه گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) بزكري نو او را كهتم آريه گفت اسماء پس دعا فرمود براى من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابى عروة (ن. عروبة) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ. و) \*

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابى عروة از ابى ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ. و) گفت هر گاه نكاح نرده داد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) فاطمه را از علي برو سلام بردن دران چيز كه هديه داد همراه

آهدهی سریر مشروط و وساده من آدم حشوها لیف و قرینه فقال و  
جاءوا ببطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی عه اذ  
اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق  
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف  
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل  
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت أسماء بنت  
عمیس فاتبنا علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله  
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال  
و کان اليهود یاخذون ( ن - یوحدون ) الرجل من امرأته اذا  
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتقل فیہ و

فاطمه زهرا سریر بافته شده و توشک ( تکیه ) از چرم پوی او ریشه های  
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های  
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای  
علی برو سلام و تئیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم  
تو پس آمد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس زد دروازه را پس بیرون  
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن آیا کجاست برادر  
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نکاح  
کرده دایه دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است  
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت  
کیست این پس گفت ام ایمن اسم دختر عمیس است پس متوجه شد  
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدهی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر  
خدا را ( د - خ - ل - م ) گفت اسماء آری پس دعا فرمود انحضرت  
برای اسماء بهتر می را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر  
خدا ( د - خ - م ) گفت ابن عباس بودند یهود بذر میگردند ( ن - فنها  
میگردند ) مرد را از زن او و تئیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت این



خود فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و ضدّه  
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول  
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی  
ما اردت ان ازوجک الا خیر الی ثم قام فخرج \*

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعیب قال اخبرنی عمران بن  
بکار عن ( ن - بن ) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا  
محمد بن عبد الله بن ابی نَجِیح عن ابیه ان معویة ذکر علی  
بن ابیطالب فقال سعد بن ابی وقاص و الله لان یشکون [ الی  
( احدی ) ( ن - لی احد من ) خصاله الثالث احب الی من  
ان یشکون لی ما طلعت علیه الشمس لان یشکون لی ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) قدح را از آب پس آب  
دهن مبارک خود انداخت درو و آمدن بالله خواند درو پس طلبید علی  
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید  
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای  
حیا از پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس کود انحضرت پا فاطمه زهرا  
مثل ان چیز که کود با علی از پاشیدن آب پستتر گفت فاطمه رض را ای  
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه از ان کردم اینکه کجاک کرده دهه  
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستتر برخاست پس بیرون رفت •

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت خبر داد مارا عمران  
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد  
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابی نَجِیح از پدر خود تحقیق  
معویة ذکر کرد علی پسر ابیطالب را پس گفت سعد پسر ابی وقاص قسم  
خداست هر اینکه اینک باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است  
دوستتر است طرف من از اینکه باشد مرا انچیز که طلوع کرد بر او افتاد

[ فی غزوة تبوک ] ( ن - حین رده من تبوک ) اما نرضی ان تگونی  
 منی بمذلة هارون من موسى الا انه لانی بعدی احب الی من  
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین  
 الراية رجلا احب الله ورسوا یتفتح الله علی یدیہ کوار لیس بقرار احب  
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهره علی ابنی نبی  
 من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •

ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده  
 نساء [ اهل الجنة ] ( ن - هذه الامة ) الامیریم بنت عمران  
 ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچهیز که فرمود انحضرت آنچهیز را وقت بازگشتن  
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة  
 هارون از موسى مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست  
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچهیز که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه  
 اینکه باشد مرا آنچهیز که فرمود آنچهیز را روز خیبر هراینه هراینه خواهم  
 داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را  
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است  
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچهیز که طلوع  
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر  
 ازان دختر آنچهیز که برای علیست دوست تو است طرف من از اینکه  
 باشد مرا آنچهیز که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبر می ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار  
 زمان [ اهل جنت ] ( ن - این است ) است مگر مریم دختر عمران  
 ۱۲۷ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مرض رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها فبكيت ثم اكبت عليه فسارها فضحكت فلما توفي النبي صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه اذلا اخبرني انه سيميت من رجعه فبكيت ثم اكبت عليه اخرى فاخبرني اني اسرع به لحوقا و اني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فضحكت \*

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حديث کرد ما را محمد پسر عمر از ابي سلمه از عايشه رض بيمار شد پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) سرگوشی کرد انحضرت فاطمه را پس گريست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر انحضرت پس سرگوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت انحضرت ( د - خ - ل - م ) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درينکه شتابست وفات خواهد یافت ان حضرت از درد خود پس گريه کردم پسر سرنگون شدم بران حضرت دفعه ديگر پس خبر داد مرا که تحقيق من شتابم بران حضرت از روی لاحق شد و تحقيق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خنديدم \*

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حديث کرد ما را محمد پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر يعقوب گفت يعقوب حديث کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقيق ام سلمه ( د - خ - و ) اخبر داه ان راوي را که تحقيق پيغمبر خدا ( د - خ - م ) طلبيد فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فیکت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بکایها وضحکها فقالت اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فیکت ثم اخبرني انی سيدة نساء اهل الجنة بعد مریم بنت عمران فضحکت \*

۱۲۹ — حدثنا [ اسحاق بن ابراهيم ] ( ن - اسحاق بن ابراهيم بن مخلد بن راهوية ) قال انبانا جریر عن [ یزید ] ( ن - یزید بن ابی زناد ) عن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی سعید رضی قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من فضل مریم بنت عمران \*

۱۳۰ — [ انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابو بكر الزبيري ]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس کشيد انحضرت فاطمه را پس خندید پس گشت ام سلمه پس هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) سوال کردم اورا از گريستن او و خندیدن او پس گشت حضرت فاطمه خبر داد مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اينکه وفات خواهد یافت پس گريه کردم پسر خبر داد مرا که نعتی من سردار زنان اهل جنت ام بعد مریم دختر عمران پس خندیدم \*

۲۹ — خبر داد مرا اسحاق پسر ابراهيم گشت اسحاق خبر داد مرا جریر از یزید از عبد الرحمن پسر ابی نعیم از ابی سعید ( خ . و ) گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حسن و حسين هر دو سردار جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که است از فضل مریم دختر عمران \*

۱۳۰ — خبر داد مرا منصور طوسي گفت منصور حديث کرد مرا

(ن) - اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري  
 (عن) محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد  
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة (رض) قال ابطل علينا  
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلنا يا  
 رسول الله قد شق علينا [ لم ترك ] (ن - تركتنا اليوم) قال ان  
 ملكا من السماء لم يكن رأفي فاستاذن الله تبارك و تعالى في  
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و  
 ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة \*

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان (ن - سليمان) قال حدثنا  
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن  
 مسروق عن عايشة (رض) قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر  
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مارا ابو حازم از ابی هريرة (خ و)  
 گفت ابو هريرة دريگ فرمود بر ما پیغمبر خدا (د خ و ل و س) يك  
 روز را صبح روز را پس هرگاه كه شد وقت شب گفت انحضرت را  
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترك فرمود  
 تشريف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود كه  
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حداثی بزرگ و بلند تر را از زیارت من  
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا كه تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان  
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند  
 ۱۳۱ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان (ن - سليمان) گفت احمد

حديث کرد مارا فضل پسر زكريا گفت فضل حديث کرد مارا زكريا از  
 فراش از شعبي از مسروق از عايشه (خ و) گفت عايشه روبرو آمد  
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا (د خ و ل و س) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبككت فقلنت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلنت ما رأييت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولا فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و اذك اول اهل بيتي لاحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت \*

انحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سرگوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق انحضرت سرگوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچه كه فرمود انحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم و از پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) نا اينكه و قتيكه قبيضي كرده شد انحضرت يعني انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سرگوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد صوت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روى لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت انحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم \*

۱۳۱ — انبانا محمد بن معمر البكراني قال حدثنا ابو داود قال حدثنا ابو عوانة عن فراش عن الشعبي عن مسروق قال اخبرني عايشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا بنتي فاقعدوا عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيى فبكمت بكاء شديدا ثم سارها بشيى فضحكتم فلما قام رسول الله صلعم قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسراد وانت تبكين اخبرني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله صلعم بسره فلما توفي قلت لها اسالك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بکرانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراش از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عایشه (خ. و) گفت بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام نه مانده بود از ما کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی باد ترا ای دختر من پس نشانید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او پستو سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی فرمود بچیزی پس خدید پس هرگاه که ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. م) گفتیم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د. خ. م) از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرا دیده ظاهر کنم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتیم حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچه که مرا بر تو است از حق این

الْحَقُّ مَا سَارَكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعُمْ فَقَالِمَتْ اَمَّا اِلَانْ فَنَعَمْ سَارَنِي  
 الْمَرَّةَ الْاُولَى فَقَالَ اِنْ جِبْرِئِيلُ كَانَ يِعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ  
 مَرَّةً وَانَّهُ عَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا ارَى اِلَّا اَجَلَ ( ن - اَجَلَ )  
 قَدْ اقْتَرَبَ فَاتَّقِي اللَّهَ تَعَالَى وَاصْبِرِي فَبَكَيْتَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا فَاطِمَةُ  
 اِمَّا تُرْضِينَ اِنْ تُكُونِ ( ن - اَنْكَ تُكُونِي ) سَيِّدَةً نِسَاءَ هَذِهِ الْأُمَّةِ  
 وَ سَيِّدَةً نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَضَحِكْتُ \*

ذَكَرَ الْأَخْبَارُ الْمَأْثُورَةَ بِأَنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعُمْ  
 ۱۳۳ - اِنْبَانَا اَحْمَدُ بْنُ شَعِيبٍ قَالَ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنَ قَتِيبَةَ بْنَ  
 سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ أَبِي مَلِيكَةَ عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْزُومَةَ  
 قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعُمْ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ اِنْ بَنِي

چیز را که سرگوشی فرمود ترا بان چیز پیغمبر خدا ( د . خ . م ) پس  
 گفت فاطمه رض اما این وقت پس آری میگویم ترا که سرگوشی فرمود مرا  
 دفعه اول پس گفت تحقیق جبرئیل بود که پیش می آمد مرا به قرآن  
 در هر سال یک دفعه و تحقیق جبرئیل پیش آمد مرا به قرآن امسال  
 دو دفعه و نمی بینم مگر مرگ تحقیق قریب شد پس پرهیز کن خدا تعالی  
 را و صبر کن پس گریه کردم پستتر گفت مرا ای فاطمه آیا راضی نمی شوی  
 اینکه باشی سرور زنان این امت یا سردار زنان تمام عالم پس خندیدم \*

این ذکر خبر های نقل کرده شده است باین که تحقیق  
 فاطمه پاره گوشت است از پیغمبر خدا ( د . خ . م )

۱۳۴ - خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
 پسر قتیبه پسر سعید گفت ابن قتیبه حدیث کرد مارا لیت از ابی مالیکه  
 از مسور پسر مخزومه گفت مسور شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) و حال  
 آنکه آنحضرت بر منبر بود و میگفت تحقیق پسوان فاطمه پسر مخزومه طاعت



هاشم بن المغيرة استأذنونني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا زاي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ( ن - يطلق ) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال ( ن - فانما ) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذني رسول الله فقد حبط عمله \*

### ذكر اختلاف الناقليين لهذا الخبر

۱۳۳ — انبانا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخرمة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استأذنونني ان ينكحوا بناتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب ( خ و ) پس نه اذن دهنده ام پسر نه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكنند مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او .

### اسم ذكر اثمان نقاش كشيگان است براي ابن خبر

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد مرا يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد مرا بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد مرا ليث پسر سعيد گفت حديث كرد مرا پسر ابي مليكة گفت شنيدم مسور پسر مخرمة را ( خ و ) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ و ل . م ) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را علي را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكح ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذني ما اذاها و يرييني ما راها و ما كان له ( ن - لابن ابي طالب ) ان يجمع بين بنت عمر الله و بين بنت رسول الله \*

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة مني من اغضبها اغضبني \*

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين ( و ان المسور بن مخرمة روى اخبره ان رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني \*

و هذاهم يستر نه اذن دهندهام مگر اينكه اراده كند پسر ابیطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسر گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست بزي اي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا \*

۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا حرث پسر مسكين از روى خواندن آن حديث بواو و من مي شنيدم از ابو سفيان از عمرو از پسر ابي مليكة از مسور پسر مخرمه تحقيق بمي ( د . د . خ . و ) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس كه غصه كرد او را غصه كرد مرا \*

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر حسين ( د . و ) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه ( د . و ) خبر داد او را تحقيق پيغمبر خدا ( د . د . خ . و . و ) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است يا پاره گوشت است از من \*

۱۳۷ — اخبرني عبدالله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل ( ن - طلحة ) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا وانا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني \* ذكر ما خض به علي بن ابي طالب ( ك - ۴ ) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانته من الدنيا وميدني شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي ( ن - الكرائي ) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از ولید پسر كثير از محمد پسر عمر پسر حنبل كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مسور پسر مخرمة گفت شنيدم پيغمبر خدا را ( د - خ - ل - م ) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من.

اين ذكر ان پيغمبر است كه خاص شد بان پيغمبر علي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خير داد ما را احمد پسر بكار خزاعي گفت حديث كرد مارا

حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ ابْنِ إِسْحَاقَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَسْطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ فَخْتَنِي وَابْنُ وَلَدِي وَأَنْتَ مِنْي وَإِنَّا مِنْكَ \*

### ذکر قول النبی صلعم الحسن والحسین ابنای

۱۳۹ — اخبرنی القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن أبي بكر بن زید بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن أبي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج وهو مشتمل علي شيعي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام \*

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. م.) حسن و حسین

مردود بهر آن من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زكريا بن دينار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبد الله پسر ابی بکر پسر زید پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابی سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زید پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمدم و ارشامیل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله \*

## ذکر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة

۱۴۱ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعیم قال  
حدثنا یزید بن مروان عن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی  
سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين  
سیدا شباب اهل الجنة \*

۱۴۲ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضیل عن یزید  
عن عبد الرحمن عن ابی نعیم عن ابی سعید الخدری عن النبی صلعم  
قال ان حسنا و حسینا سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلك \*

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو  
شانکه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و  
پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست  
میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا \*

### این ذکر خبرهای نقل کرده شده است و ریشه تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا  
ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید پسر مروان از عبد الرحمن  
پسر ابی نعیم از ابی سعید خدری ( خ . و ) گفت ابو سعید گفت پیغمبر  
خدا ( د . خ . م ) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند \*

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر حنبل گفت احمد حدیث کرد مارا  
پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابی نعیم از ابی سعید خدری از ابی  
( د . خ . ل . م ) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار  
جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را \*

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن  
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي  
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا  
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا \*

### ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا  
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم  
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت طي  
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان طي بطنه قال ويقول  
 هما ريحانتي من هذه الامة \*

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان  
 از حکم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد  
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حسن و  
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله  
 عيسى و يحيى پسر زكريا \*

### ابن ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . م ) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد  
 حديث كرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي  
 پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) يعني انس پسر مالك ( د . خ . و ) گفت  
 داخل شدم با يما اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا ( د . خ . م )  
 و حال آنكه حسن و حسين منقائب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت  
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه \*

۱۴۴ — (ابن ابی ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباه [ معویة ] ( ن - حدیثه ) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد الله بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاة رجل یسأله عن دم البعوض یكون فی ذوبه و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعدزنی من هذا یسألنی عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله صلعم و قد سمعت رسول الله صلعم یقول الحسن و الحسین هما یتکانتی من الدنیا \*

**ذکر قول النبی صلعم لعلی ( ک . ه ) انت امز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک**

۱۴۵ — اخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویه حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت آنکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . ه ) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . ه ) میگفت حسن و حسین آن هر دو یحسان من اند از دنیا \*

**این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . ه ) برای علی ( ب ز ) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست**

**تر است طرف من از تو**

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نعيم عن ابيه عن رجل قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول خطبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة عايتها السلام فزوجني فقال يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها\*

ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت  
لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

١٤٩ — ابننا عبد الأعلى بن راضل بن عبد الأعلى قال  
حدثنا علي بن ثابت قال حدثنا منصور بن أبي اسود عن يزيد  
بن أبي زياد عن سليمان بن أبي عبد الله بن الحارث عن جده  
عن أبي رضى قال مرضت فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد ما را مسکینان از این ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شفیقم علی را (ح. و) بر صند در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفت ای پیغمبر خدا (د. خ. م) من دوست تو ام طرف تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن \*

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. ۲۰۰). برای مای  
سوال کردم برای ذات خود جبر بر آنکه حال آنکه تحقیق  
سوال کردم برای تو

۱۴۹ — خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی گفت  
عبد الاعلی حدیث کرد مارا علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد مارا مدصور  
پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حرب  
از جد خود از علی (خ و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر  
خدا (د خ و م) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرمود



و انا مضطجع فاتمنى الواء، جندي ثم سجانى بثوبه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يصلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [ فقد برأت فقممت كان ] ( ن - فقممت و قد برأت كانما ) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت (ني شيئاً في صلاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك \* قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن العرب عن علي \*

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (ع) قال رجعت وجعلاً شديداً فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف پهلوی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو \* گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرب از علي \* ۱۴۷ - خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت مرا علي (ع) و ) گفت دردمند شدم درد سخت را پس آمدم نبي را ( د - ع - م ) پس خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت  
الا انه قبل لی لانی بمک \*

### ذکر ما خص به النبی صلعم (ک ۵)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [ قاسم ] ( ن -  
ابن قاسم ) و هو ابن یزید قال حدثنا ابي سفیان عن ابي اسحاق  
عن ناجیه بن کعب الاسدي عن علي رة انه اتى رسول الله  
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب  
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتى تاتینی قال ففعلت ثم  
اتیته فامرني ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرنی ما عی  
وجه الارض بشیعی منهم \*

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابي داود قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان  
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

### این ذکر انجیز است که خاص کرد با انجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا  
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابي  
اسحاق از ناجیه پسر کعب امی از علي ( خ ۵ و ) تحقیق شان اینست  
که آمد پیغمبر خدا ( د ۵ خ ۵ ل ۵ م ) گفت علي تحقیق عم تو پدر  
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش  
پدر خود را و البتہ البتہ نه حدیث کن حدیث را تا اینکه پیدائی تو مرا  
گفت علي مرتضی پس کردم پس امدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا  
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خورش میگذد مرا انجیز که بر  
روي زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها \*

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابي داود که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي الله عنه قال لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا \*

### ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبرد

۱۶۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا في حر شديد و عليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرّب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين ع م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابومعاذ از شعبي از علي (خ. و) گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي (د. خ. ل. م) گفت مرا كلمه نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا.

### اين ذکر آنچيز که خاص شد بان چيز علي از گردايندن باو اذيت گرمي را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر ايوب پسر ابراهيم گفت محمد حديث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفي از ايوب پسر ابراهيم گفت ايوب حديث کرد مارا محمد پسر يحيى و او جد من است از ابراهيم صايغ از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي (خ. و) بديرون آمد بر ما در گرمي سخت و بر او پارچه هاي سرما بود و بديرون آمد برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پسته طلبيد آب را پس نوشيد پسته مسح کرد و ماليد عرق را از پيشاني خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا ديدی چه کرد امير المؤمنين بديرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بديرون آمد بر ما

عائذا فی الشتاء و علیہ ثیاب الصیف و خرج عائذا فی الصیف  
و علیہ ثیاب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ بید ابنه  
عبد الرحمن فاتی علیا رضه فقال له علی رضه ان النبی صامح کان  
بعث الی و انا ارمدم شدید الرمدم فبزق فی عیني ثم قال افتح عینک  
ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب  
عنه الحرور البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتی یومئ هذا \*

### ذکر ما خفف بامیرالمومنین علی بن ابیطالب (ک. ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا  
قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برود پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایوب ابا خورش طبعی  
میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ. و)  
پس گفت اورا علی (خ. و) تحقیق نبی (د. خ. ل. م) بود که  
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم  
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من سقر فرمود بکشا هر دو چشمه  
خود را پس گشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را  
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا دور کن از او گرمی را  
و سردی را پس نبالتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است \*

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب  
امیرالمومنین علی بن ابیطالب بزرگ کند ذات  
اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث  
کرد مرا قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رض قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رض مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فانصف دينار قال لا يطيقون قال فيكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية و كان عاي رض يقول بي خفف عن هذه الامة \*

### ذکر اشقی الناس

۱۵۲ - اخبرني محمد بن رهب بن عبد الله بن سهاك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي سر علقمة از علي (خ. و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي ان كسانيكه ايمان آورديد و نيكيه وار برسيد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو راز خود نذر را گنت پيغمبر خدا (د. خ. ل. و. س) براي علي (خ. و) حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گنت علي مرتضى بچه قدر دهند اي پيغمبر خدا گنت انحضرت ايك دينار گفت علي رض نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس نصف دينار گنت علي كه نه طاقت ميدارند گفت انحضرت پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك چو پس فرمود براي حضرت علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. و. س) تحقيق تو هراينه بي رغبتي كندده است پس نازل كرد خداي بوتر اين آيت ايامي ترسيد اينكه تقديم كنيد رو برو راز خود صدقات را نا آخر آيت و بود علي (خ. و) مي فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر ازين امت \*

### اين ذكر شقى مردم است

۱۵۲ - خبر داد مرا محمد پسر رهب پسر عبدالله پسر سهاك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد حديث كرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن 'کعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رضی قال كنت اذا و علي بن ابيطالت م رقيقين في غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعملون في عين لهم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتدظر كيف يعملون قال قلت ان شئت فجئناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا الذوم فانطلقت انا و علي حتى اضطحعنا في ظل سور من الدخلة في دعات من التراب فمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تدرنا من تلك الدعات التي نمنا عليها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضی يا ابا تراب لما

استحق از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظی از محمد پسر خثیم از عمار پسر یاسر (خ . و) گفت عمار یونم و علی پسر ابی طالب برو سلام هر دو رفیق در یک جنگ پس هرگاه ناز شد آن جنگ را پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) و اقامت کرد در آن جنگ دیدیم مردم را از قبیلۀ بقی مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علی ای ابو یقظان ای برای تو هست اینکه ائی تو آن جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بدی پی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پستور غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علی تا اینکه دراز شدیم در سایۀ دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) حرکت میداد ما را به پای مبارک خود و تحقیق خاک اوده شدیم از این تلوخها چنین تلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) برای علی (خ . و) ای ابو تراب

رأى ( ن - یرى ) مما علیه من التراب ثم قال الا احدکم  
باشقى الناس قلنا بلى یا رسول الله قال احمر ثمود الذى عقر  
الذاقة و الذى يضربک یا عابى على هذه و وضع یدیه على ضربة  
حتى تبل منها هذه و اخذ بلحیته \*

### ذکر احدث ( ن - آخر ) الناس عهدا برَسُول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال انبانا  
جریر عن المغيرة عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث  
( ن - اقرب ) الناس عهدا برَسُول الله صلعم عابى \*

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن  
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذي يتخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که بود از خاک پستقر گفت آگاه باش  
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت  
انقضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کود ماده شقرا و کسیکه  
خواهد زد ترا ای عابى بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه  
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

### این ذکر نو بهدا تر ( ن - آخر ) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو  
الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغيرة از ام مومنین ام سلمة ( خ - و )  
گفت ام سلمة تحقیق نو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا ( د -  
خ - ل - م ) علي است •

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا  
جریر از مغيرة از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمة ( خ - و ) وانكس  
که پس می بود او را ام سلمة تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارحى في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم يومئذ في بيت عائشة وكننت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه \*

**ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل**  
**القران كما قاتلت علي تنزيله**

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قتل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گمت هرگاه بود صبح وفات پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علی پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) مردی را بود که گمان میکردم در حاجت گمان میکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود میگفت آمد علی سه دفعه فرمود پس آمد علی پیش طلوع افتاب پس هرگاه دید که آمد علی شهادت قدیم تحقیق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بیرون آمدم از خانه و بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عایشه پس بودم در آخر آنکسی که بیرون آمد از خانه پسر نشستم در یک قرآن زنان از سوا دروازه پس سرنگون کرد علی (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز میگفت آنحضرت را و سرگوشی میکرد او را \*

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)  
 جنگ و قتل خواهد کرد علی بر تادیل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیه او

۱۵۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا



و محمد بن قدامة و الفاظ له عن حريث عن الامش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقتل علي تاريل القوان كما قاتلت علي تزيله فقال ابو بكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الفعل •

### التزغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الامش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظم حديث برای اسحاق و محمد از حديث از امش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (هـ و) گفت بوديم ما نشسته انتظار ميگرددیم پيغمبر خدا (د خ هـ) پس بديرون آمد طرف ما تحقيق منقطع شد كناره كفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تصديق از شما انكس است كه چنگ و قتل خواهد كرد بر تاريل قران چنانكه قتل كردم بر تزييل قران پس گفت ابو بكر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ايكن دوزندگ پاپوش •

### ابن ذكر رغبته و ما زيردن است در يارمي كردن علي (خ و)

۱۵۶ — خير داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خير داد مارا فضل پسر موسى گفت فضل حديث كرد مارا امش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (د خ هـ و) در مكان سواي مسجد قسم مي دهم بخدا انكس را كه شنيد پيغمبر خدا را (د خ هـ ل هـ) روز غدیر خم و اين كلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و انكس كه باشم دوست او پس اين است دوست او ابي بار خدا دوست دار انكس را كه دوست دارد

ولیه اللہ مال من والہ و عاد من عاہدہ و انصر من نصرة و  
 اخذل من خذلہ قال سعید فقام الی جنبی ستہ و قال حارثہ  
 بن مضرب قام من عندی ستہ و قال زید بن منیع قام عندی ستہ  
 و قال عمرو بن ذی مری أحب من احبه و ابغض من ابغضہ •

### ذکر قول النبی صلعم لعمار تقتلک الفئة الباغیة

۱۵۷ — انبأنا عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الخذاء يحدث عن  
 سعيد بن أبي الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم  
 قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و خالغہ ابو دارود قال حدثنا  
 شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انکس را کہ دشمن دارد علي را و يابي ده انکس را  
 کہ ياری دهد اورا و فرو گذار انکس را کہ فرو گذاشت علی را گفت سعيد  
 پس ایستاده شد طرف يهلوی من شش نفر و گفت حارثہ پسر مضرب ایستاده  
 شد نزدیک من شش مرد و گفت زید پسر منیع ایستاده شد نزدیک من  
 شش کسی و گفت عمرو پسر ذی مری فرمود انحضرت دوست میدارم انکس  
 را کہ دوست داشت علي را و دشمن دارم انکس را کہ دشمن داشت اورا •

این ذکر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. م.) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغی

۱۵۷ — خبر داد ما را عبد الله پسر محمد پسر عبد الرحمن زهري گفت

عبد الله حديث کرد ما را غندر از شعبه شنيدم خالد الخذاء را حديث ميکرد  
 از سعيد پسر أبي الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر  
 خدا (د. خ. ل. م.) گفت برای عمار قتل خواهد کرد ترا گروه باغی •  
 خلاف کردہ اورا ابو داؤد گفت حديث کرد ما را شعبه گفت حديث کرد  
 ما را ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر

هلمة رَضَ أن رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*  
 قال ابو عبد الرحمن و قد رآه ابن عون عن الحسن \*

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع  
 قال حدثنا ابن عون عن الحسن بن امة عن ام سلمة رَضَ قالت  
 لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره  
 قالت فوالله ما نسيته و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة  
 فاغفر للانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله  
 الفئة الباغية \*

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد  
 الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال  
 قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيته يوم

خدا ( د . خ . ل . م ) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغي \*  
 گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن \*

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع  
 است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام  
 سلمه ( د . خ . و ) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني انحضرت  
 ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي حيدت انحضرت گفت  
 ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود اي  
 بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخشي قبيله انصار و  
 مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند  
 کرد اورا گروه باغيه \*

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
 پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا  
 پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه  
 ( د . خ . و ) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعظيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان  
 الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [ عمار فقال ]  
 ( ن - عمار بن سمية و قال ) تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله  
 بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن  
 جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري  
 رضي ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شميل عن  
 شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضي قال  
 حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار  
 يوشك يابن سمية و مصعب الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية \*

و تحقيق غبار الوده شد موی سينه مبارك انحضرت او مي فرمود اي بار خدا  
 تحقيق خير و بهترى بهترى آخرت است پس نخش قبيله انصار و مهاجرين  
 را و آمد عمار پس فرمود اي پسر سميه قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \*

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم و محمد پسر وليد گفتند ان هر دو  
 حديث كرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حديث كرد مارا  
 شعيب از خالد از عكرمة از ابي سعيد خمری (خ و) تحقيق پيغمبر خدا  
 (د خ ل م) گفت براى عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \*

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا  
 نصره پسر شميل از شعبة از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدري  
 (خ و) گفت ابو سعيد حديث كرد مرا انكس كه او بهتر است از من  
 ابو قنادة تحقيق پيغمبر خدا (د خ ل م) گفت براى عمار شتاب  
 خواهد شد پسر سميه و مصعب كرد غبار را از سر او شايد كه ترا قتل خواهند  
 کرد گروه باغي \*

۲۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن مسعود بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فأتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما اننا قتلته فقال عبدالله بن عمرو ليطيب احدكما نفسا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتلك الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالقه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد \*

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار <sup>رض</sup> فقال عبدالله بن عمرو سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۹۲ — خبر داد مارا احمد بن سليمان گفت احمد حديث كود مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود بن مسعود بن حنظلة بن خويلد گفت حنظلة بودم نزد يك معوية پس آمد او را دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار می گفت هر يك از آن هر دو من قتل کرده ام او را پس گفت عبدالله بن عمرو هر اينه خوش ميشود يکی شما هر دو از روی ذلت برای صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ۵۰) مي فرمود قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \* گفت ابو عبد الرحمن خلفي کرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظلة بن سويد \*

۱۹۳ — خبر داد مارا محمد بن مسعود مثنی گفت محمد بن مسعود حديث

کرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام بن حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظلة بن سويد گفت آورده شد سر عمار (د. خ. ۵۰) پس گفت عبدالله بن عمرو شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ۵۰) ميگفت عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغيه \*

۱۶۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال  
 اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جريو عن الاعمش عن عبد  
 الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول  
 تقتل عمارا الفلة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية  
 فرأه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية  
 قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد \*

۱۶۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور  
 الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفیان عن الاعمش عن عبد  
 الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث قال اني لاسائر  
 عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو  
 سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفلة الباغية قال عمرو يا

---

۱۶۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث  
 كرد مارا جريو از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله  
 شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . ه ) مي فرمود قتل خواهند كرد  
 عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية  
 پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر  
 محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن  
 پسر ابي زياد \*

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو  
 پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از سفیان از اعمش  
 از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث گفت عبد الله تحقيق من  
 هرايشه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراة معوية پس  
 گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . ه ) مي گفت عمار  
 قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو ای معوية بشو چه ميگويد اين

معوية اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لايزال داحضا في تولك \*

## ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفين بالحق

۱۶۶ - انبانا محمد بن المثنى قال حدثني عبد الاعلى قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى الطائفين \*

۱۶۷ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابو عوانه عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطی خواهد ماند در گفتن خود \*

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی خواهند شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي سعيد خدري (د. خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه \*

۱۶۷ - خبر دار مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد گفت قتيبة حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي نصره از ابي سعيد خدري (د. خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین  
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق \*

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي  
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری  
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما  
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق \*

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان  
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم ر هو ابن الفضل  
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم  
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمين تقتلها اولی  
الطائفتین بالحق \*

( د - خ - ل - م ) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند  
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبنای خواهند شد قتل اوشان را  
بهتر آن دو فرقه که بحق است \*

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
صهر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا  
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری ( خ - و )  
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) خواهد شد امت  
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند  
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است \*

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا  
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از  
ابي سعيد ( خ - و ) گفت گفت پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) خارج  
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد  
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است \*



۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم ( ن - المعتمر ) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري ( ن - عن النبي ) صلعم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التحالف ( ن - التحالف ) يمترون من الدين كما يمتق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من شر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموه يا اهل العراق \*

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلع عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — بخبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري ( خ . و ) از نبی ( ع . م ) تحقيق انحضرت ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام دراع از مردم نشاني اوشان سر تراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج هي شود ثور از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد تربيت خلق اند فذل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديگر مقدم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را آنحضرت فرمود و شما فذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق \*

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلع از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المسرقي یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن ابی شیب و ابو الذبیری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن العرفی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن (سول الله صاعم فی قوم یشخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و صومهم یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاز القرآن من قرائتهم یشخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق)\*

ذکر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب  
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابانایونس بن عبد الملک و الحارث بن مسکین قرأ علیه و انا اسمع و اللفظ له عن ابن وهب قال أخبرني یونس عن ابن شهاب قال أخبرني ابوسامة بن عبد الرحمن عن ابی حذیت یكون اوشامرا و همزة ضحک سعید بن جبیر و میمون بن ابی شیب و ابو الذبیری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عروبی تحقیق او شاید ابوسعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) در قوم که خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز اوشان و زکوة اوشان و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میکنند قیر از کمان نندجاند خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهند شد در گروهی از مردم قتل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند.

این ذکر ان چیز است که خاص شد بهمان چیز امیر المومنین

سر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۳ — خبر داد مارا یونس بن سعید الاعلی و حارث بن مسکین از روی خواندن بیو و عن می شدیم و لفظ حدیث برای او از یونس و هب گفت یونس و خبر داد مرا یونس از یونس که گفت ابن شهاب خدر داد مرا ابو سلمه بن عبد الرحمن از ابی سعید خدری (د. خ. و) باکاه

سعيد الخدري (رضه بينا) نحن عند رسول الله صلعم و هو يقسم  
 قسما اياه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تهيم فقال يا رسول  
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد  
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر بن الخطاب (رسول الله اذن  
 لي فيه اضرب عنقه قال [ رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا  
 يحقرون احدكم صلوته مع صلوتهم و صيامه مع صيامهم ] ( ن - دعه  
 صلوته مع صلوته و صيامه مع صيامه ) يقرءون القرآن لا يجاوزتقرا فيهم  
 يمرقون من الاسلام [ كما يمرق ] ( ن - مرق ) السهم من الرمية  
 ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شئ ثم ينظر الى رصافه فلا يوجد  
 فيه شئ ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شئ و هو القدح

ما بوديم نزيديك پيغمبر خدا ( د - خ - ل - س ) و انحضرت بخش می  
 فرمود حصه را امد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبيله تهيم  
 پس گفت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت  
 پيغمبر خدا ( د - خ - ل - س ) و کدام کس عدل خواهد کرد و تنبيه  
 ده عدل خواهم کرد تحقيق بے بهره ماندي و حسران کنی تو اگر نه باشم  
 من که عدل کفم پس گفت عمر اي پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم  
 کردن او را گفت پيغمبر خدا ( د - خ - ل - س ) بگذار او را پس تحقيق برای او  
 همراهان اندکم ميپندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز اوشان و روزه خود  
 را همراه روزه های ايشان خواهددخراوند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنبر  
 کردن ايشانرا بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون ميگذرد تبن از شکار  
 نظر کرده ميشود طرف پيگان پس نه يافته ميشود در او چيزی پس نظر کرده  
 می شود طرف سرفار او پس نيافته ميشود در او چيزی پسترنگاه کرده ميشود  
 باطراف نضيه او پس نيافته ميشود در او چيزی پيشی کرد و گذشت سرگين را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم اتيمم  
(جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدرود  
يخرجون على خدر فرقة من الناس\* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -  
فاشهد ) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي  
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل  
فالتمس فوجد فاني به حتى نظرت اليه على الذعت الذي  
نعت به رسول الله صلعم \*

۱۷۳ — انبأ محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا  
الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا  
الاوزاعي عن ابي حمزة عن ابي سامة و الضحاک عن ابي سعيد  
الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکی هردو بازی او مانند  
پستان زن یا مثل پاره گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر  
بهر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من  
شنیدم این حدیث را از پیغمبر خدا ( ص . ل . م ) و شاهد باش  
که تحقیق علی پسر ابیطالب ( ص . و ) قتل کرد ایشان را و من همراه او  
بودم پس حکم کرد باین مرد پس چسبه شد پس یافته شد پس آورده شد  
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد و صفت کردن پیغمبر خدا ( ص . د .  
خ . ل . م ) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت \*

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث  
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر  
کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعی از زهری از ابي سامه  
و ضحاک از ابي سعید خدری گفت ناگاه پیغمبر خدا ( ص . ل . م )  
یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخیر صره که از خواجه

تسما انا ذر الخویصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و  
 من يعدل اذا ام اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى  
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدهم  
 صلواته مع صلواتهم و صياحه مع صياهم يمرقون من الدين [ كما  
 يمرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمية حتى ان احدهم ينظر  
 الى نصاله فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى رصافه فلا يجد فيه شيئا ثم  
 ينظر الى اضبعه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قذره فلا يجد فيه شيئا  
 سابق الغرث و الدم يخرجون على خبر فرفة من الناس آيتهم رجل  
 مخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كما ابضعة تدور قال ابو  
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت  
 عذاب باد ترا و کدام کس عدل کند و قتیکه به عدل کنم پس گفت عمر  
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزم کردن او را پس گفت برای  
 عمر پیغمبر خدا ( د . د . ل . م ) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصرة  
 هم صحبت خواهند بود کم می پندارد یکی شما نماز خود را همراه نماز  
 او شان و روز خرد را همراه روز خود او شان بیرون خواهند گذشت از دین  
 چنانکه بیرون میخورد نیز از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می دیدن طرف  
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکنند طرف سوار او پس  
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکنند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی  
 یابد در او چیزی را پس نظر میکنند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را  
 گذشت آن تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهر ورقه از مردم  
 نشانی او شان مردی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده  
 پستان زن خواهد بود یا مادد پا را گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو  
 سعید ( خ . و ) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا ( د . د . ل . م )

كنت مع علي بن ابيطالب رض حين قاتلهم فارسل الى القتلي  
فاتني به علي النعت الذي نعت رسول الله صلعم \*

۱۷۴ — ايندانا الحارث بن مسكين قرأه عليه و انا اسمع عن  
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن  
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم  
ان الحارثية اما خرجت علي علي بن ابيطالب رض فقالوا لا حكم  
الا لله قال علي رض كلمة حق اينديها باطل ان رسول الله صلعم  
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق  
بالاسلم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقة من ابغض خلق الله  
ابنه منهم رجل اسود احدى يديه كابين شاة او حامة ثدي فلما

---

شاهد باش تحقيق من بدم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام و قد يكه قتل  
كرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف كشنگان احدي را پس آورد  
انكس ابر صاف يكه كه صفت كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) .

۱۷۴ — خبر داد مارا حرت پسر مسكين از روي خواندن برو و من  
مي شنيدم از پسر وهب گفت پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرت از  
بكور پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده  
پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تحقيق حروويه هرگاه برون آمدند بر  
پسر ابيطالب پس گفتند حروويه نيست حاتم مگر براي خدا گفت علي بر او  
سلام كلمة حق است ارادة كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) صفت كرد مومن را تحقيق من نمي شناسم صفت  
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كلمة حق را به زبان خود  
به نكار مي كند اين كلمة از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير  
ارشان مرد است سياه نام يكي هر دو دست او مانند نوم گشت بزي مانند  
سر پستان پس هرگاه نخل كرت ارشان را علي گفت بنگردد پس ديده.

قائلهم علي رضى قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا  
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا  
به حتى رضعوه بين يديه قال عبيد الله انا حاضر ذلك من امرهم  
و قول علي فيهم \*

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية  
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن  
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضى يقول اذا حدثتكم عن نفسي  
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من  
السماء احب الي من ان اكذب على رسول الله صلعم اقول عليه  
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج  
[ قوم احداث ] ( ن - توم في آخر الزمان احداث ) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چيزى را گفت علي مرتضى باز رويد قسم  
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود يا سه دفعه پس  
با نغذد او را درويرانه پس آوردند او را تا اينكه نهاده او را رو بروى حضرت  
علي گفت عبيد الله من حاضر اين ماجرا بودم از حكم اوشان و فرمودند  
علي مرتضى در ايشان •

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حديث كرد مارا علي پسر هشام از اعمش  
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شيعه علي را برو سالم مي فرمود  
و قتيكه حديث كدم شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ فريب است و  
و قتيكه حديث كدم شما را از پيغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) پس هرايده  
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اينكه دروغ گويم در پيغمبر خدا  
( د . ح . ل . م ) گويم برالحضرت انچه از كذبت پيغمبر خدا ( د .  
خ . ل . م ) شنيدم پيغمبر خدا را ( د . ح . ل . م ) ميگفت قوم در آخر

الاحلام يقوون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لا يجاوز ايمانهم  
حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم  
فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة \*

### ذكر اخلاف علي ابی اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا  
عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي  
قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن  
لا يجاوز قرايقهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية  
قتلهم حق على كل مسلم \* خالفه يوسف بن ابي اسحاق فدخل  
بين ابي اسحاق وبين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان \*

زمان جوانان کم خردان خواهند گفت از فرمودن بهقر خلق خوانند قران  
را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون  
خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي  
نو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب  
است براي انکس که قتل کند اوشان را نزد يك خدا روز قيامت •

### ابن زکریا اختلاف علی ابی اسحاق است درین حدیث

۱۷۶ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت  
احمد و قاسم حديث کرد ما را عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد  
پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا ( ص . دل . م )  
بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهند  
کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد  
تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلماني • خلاف کرده ابو يوسف  
پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و درميان سويد پسر غفلة  
پسر عبد الرحمن پسر مروان را •



۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن  
 الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق  
 عن ابي قیس الازدي عن سويد بن غفلة عن علي بن ابي  
 صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لا یجاوزوا فهم  
 [ یخرجون من الدین كما یخرج ] ( ن - یمرقون من الدین  
 مروق ) السهم من الریة فتألم حق علی کل مسلم \*

۱۷۸ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرنا محمد بن بکار  
 الحراني قال حدثنا مخلد قال حدثنا اسرائیل عن ابراهیم بن  
 عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج  
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتکلمون  
 بالحق لا یجاوز حواجم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا  
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر  
 خود از ابي اسحاق از ابي قیس از سويدي از سويد پسر غفلة از علي از ابي  
 برو سالم گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند  
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهند کرد قرآن چنانگونه ایشان را خارج  
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق  
 است بر هر مسلم \*

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 احمد پسر بکار حراني گفت احمد حدیث کرد مارا مخلد گفت محمد حدیث  
 کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد  
 خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ایشان  
 را و پسترو نمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سالم فرمود تحقیق  
 شان اینست که خارج خواهند شد قوم کلام خواهند کرد به حق  
 به تجاوز خواهند کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية سيماهم ان فيهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود  
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير  
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخرنا سجودا  
و خر علي رضه معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق \*

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى  
بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم الباهلي قال  
اخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كنت قبل  
ذلك امارع رجلا على يده شبي فقلت ما شان يدك قال اكلها  
بعير فلما كان يوم النهروان و قتل علي الكورمية فخرج على قتلهم  
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگردد نیز از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان  
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او مردی مای سیاه اگر  
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس  
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی  
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یابیم ناقص را پس  
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه  
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق \*

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا  
یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر  
داد مرا ابو سلیم پسر ملیح گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق  
او بود همراه علی (خو) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این  
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت  
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل  
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علی بر کشتگان اوشان  
و تنیکه نیافت ذی الندی را و اطراف کرد تا اینکه یافت او را در زمین پست

صدق الله عزوجل و باخ رسول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم ( ن - قاتلهم ) \*

۱۸۰ — انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل ( ن - ابن فضيل ) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا إذ دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا اصبر المؤمنین اتأذن لي ان انکلم فلم يلبثت الا به و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرک فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضکم بما یسمون حرورية قلت خرجوا في موضع یسمی حرورا فسمی بذاک فقالت طوبی لمن شهد منکم یعنی هلکتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غماي و بزرگ و رساند پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م )  
بر گفت انحضرت و در شانه او سه مدی هلی اند از سر پستان ثواب است  
آنکس که بدل خواهد کرد انجا را \*

۱۸۰ — خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حديث كره مانا  
ابو الفضيل ( ن - پسر فضيل ) گفت حديث كرد مارا عاصم پسر كليب  
حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي ( د - خ - و ) نشسته ناگاه  
داخل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و علي ( د - و ) کلام میکرد مردمان  
را و التلم میکردند مردمان او را پس گفت اي ائمه المؤمنین ايما حکم  
میدهي مرا اينکه التلم کنم پس نه التقات فرمود علی طرف او و مشغول  
داشت او را آن چیز که دران چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال  
کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کنده پس ملاقات کردم  
حضرت عائشه را پس گفت عايده آن گروه چدين که خارج شدند در زمين  
شما چرا نم نهادند انها را حرورية گفتيم خارج شدند هر مکان که نام نهاده  
شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه بسمي اين پس گفت عائشه  
خوشي باد آنکس را که حاضر شد دلائل کردن اوشان را اگر خواهد

این ابیطالب (ع) را خبر کردیم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (ع) قال این المستأذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المومنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز قرايتهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده ندي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسخيفه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله \*

---

پسر ابیطالب (خ و) هو بنده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدیم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ و) گفت کجا است طلب این گفتگو پس قصه کرد در او چنانکه قصه کرد بر ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (ع و آله و سلم) و نبود نزدیک او کسی سوا عایشه مادر مومنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علي و قوم چوین و چنان است گفتم خدا و رسول او دانا تر است پستتر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهند کرد قرآن چنانچه کردن ایشان را یعنی دانه نخواهد بخشید بیرون خواهند گذاشت از دین چنانکه بیرون می گذد قبر از شکار در ایشان مردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مرد در میان اوشان است گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بیست در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم اری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او \*

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن  
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما  
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح  
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الندية فطلبوه فلم يجدوه فقال  
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في وهدة  
من الارض اعياه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل مبلات  
المنور فخير علي رض و الناس و اعجبهم ذلك \*

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا  
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن  
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي عه بمقنطرة الديرجان فقال  
انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالندية

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا  
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خو) گفت  
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهريست پس نه دفع شدند تا  
اينکه سفته شدند نه نيزه ها پس کشته شدند تمام گفت علي (خو)  
طلبديد و بجويد صاحب پستان را پس طلب کردند مردم اورا پس  
نيافتند اورا پس گفت علي (خو) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بجويد  
اورا پس جستند اورا پس يافتند اورا در زمين هست بر او مردم بودند  
از کشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها پرورت گریه  
هستند پس تکبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت  
عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي  
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او  
سلام به پل دير جان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست که ذکر  
کرده شد مرا فرقه خارجه که بيرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتلهم فقالت الحورورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تعلمهم فردوكم  
 كما ردكم يوم حوروا فنحنى (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال  
 رجل من اصحاب علي رض (قطعوا العوايي والعوالى الرماح فداروا  
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر  
 رجلا فقال على التمسوا المخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر  
 عليه فركب علي ع م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من  
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت  
 فقال عملوا و لا تنكروا او لا اني اخاف ان تتكلموا لاخبرتكم بما  
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا أناس  
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية \*

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علي رض اوشانرا پس گفت  
 بعض حوروریه بعض را نمیدانی تو اصحاب علي را کلام میکنی اوشانرا  
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حوروا  
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب  
 علي (خ - و) مگذارید نیزه ها را و معني عوالي نیزه ها است پس دور  
 کردند و سرنچام دور کردند و کشفه شد از یاران علي دوازده یا سیزده  
 مرد پس گفت علي بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس  
 گفتند مردم نه قادر مي شویم بر او پس سوار شد علي بر او سلام سفید  
 رنگ خچر نبي (د - خ - ل - م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست  
 زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس  
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید  
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کدم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را  
 هرآنکه خبر کدم شمارا بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او  
 یعنی نبي (د - خ - ل - م) و هرآنکه تحقیق حاضر شدند مارا مردم از  
 یمن پس گفتند چه حال است اي امير المؤمنين فرمود علي بود آن  
 امر مقصود قر از روی حاجت \*

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبدالعظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابی سلیمان عن سلمة بن كهیل قال حدثنا زید بن وهب انه كان فی الجیش الذین كانوا مع علی بن ساردا الی الخوارج فقال علی یا ایها الناس انی سمعت رسول الله صلم یقول سیخرج قوم من امتی یقرؤن القرآن لیس قرأتکم الی قراتهم بشییء و لا صلواتکم الی صلواتهم بشییء و لا صیامکم الی صیامهم بشییء یقرؤن القرآن بحسبون انه لهم د هو علیهم و لا یجاوز قراتهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمية لو یعلمون الجیش الذین یصیبونهم ما قضی الله لهم علی لسان نبیهم لا یتکلون العمل و آية ذلك ان فیهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظیم گفت عباس حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابی سلمان از سلمة پسر كهیل گفت سلمة حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علی (خ و) سیر کردند طرف خوارج پس گفت علی (خ و) ای مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د - خ - ل - م) می فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قراوت شما طرف قراوت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برئی نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چلید گردن اوشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد قیراز شکار اگر خواهد دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبی اوشان هرزیده ترک کنند عمل را و بشان آن اینست تحقیق درمیان ایشان مردیست هوای او بازو است و نیست نوای او دست

و ليس له نذاع على رأس عضده مثل حامة الثدي المرأة غلبه  
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء  
يخلفونكم في ذرايبكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء  
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا  
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا  
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي  
فقال لهم القوا الرماح و سلوا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان  
يفاشدوكم كما فاشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا  
السيوف و شجرهم الناس بعنى برماحهم فقتل بعضهم على  
بعض و ما اصاب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كذا  
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است برای زن بر او صریح است سفید  
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوبت میزدند آن است  
مسلمانانرا خواهند افغان در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است  
تحقیق من هرائنه آمید می دارم اینکه مادد آن گروه پس تحقیق اوشان  
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس سیر  
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس فازل کرد مرا زید پسر وهب صوب را  
نا اینکه گذسیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود  
پس گفت عبد الله برای او دیدار زید نیزه های را و بر کشید شمشیرهای  
خرد را از بیام های آنها پس تحقیق من خوف می کنم اینکه قسم خواهد  
داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای  
جنگ پس درر کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سعفند  
اوشان مردم علي مرتضی بعدی به نیزه های اوشان پس نقل کرده شد  
اوشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علي آن روز مکر دو مرد گفت  
علي بزود کند ذات او را بجوئید در میان اوشان باقص را پس نیامند



قتلای بعضهم علی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یأی الارض فکبر علی  
رضه ثم قال صدق الله و بلغ رسوله عم فقام الیه عبیده السملانی  
فقال یا امیر المومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا  
الحديث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو  
لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یحلفاء \*  
عنه — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن  
ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی رضه لولا ان تبطردوا  
انباکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت  
انتم سمعتم من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب  
الکعبة ای و رب الکعبة \*

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم  
کشتگاری بعضی ایشان بر بعض بود فرمود بنشیند ایشان را پس یافتند مردم  
آن ناقص را از آن چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی  
(خ. و) پس ذکر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام  
پس ایستاده شد طرف او عبیده سلمانی پس گفت ای امیر المومنین  
قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان  
حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا  
که نیست معبود بحق مگر او هر آنکه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر  
خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب قسم کرد عبیده علی مرتضی را سه  
دفعه و او قسم می خورد برای عبیده •  
۱۴۸ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر  
عون از محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه فخر  
کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل  
خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو  
شیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم  
پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است •

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلمي قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخذج اليد او مثدون اليد او مؤذن اليد فابتغيناه فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معذرها لحدثكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن رآه قتل هولا قلت اذنت سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلاثا \*

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابومالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث کرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود که آدم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي ( خ و ) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس تحقيق درميان اوشان مرد بست ناقص دست يا ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كفايديم علي را بر او پس هرگاه ديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پسر ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) براي آنكه كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتيم تو شيدني تو آن حديث را از پيغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار كعبه است چه دنعه فرمود اين كلمه را \*

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمرو بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بين الغتنة لولا انما قوتل اهل النهران لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضى الله عز و جل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرا لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه \*

**ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنه و احتجاجة عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضي**

١٨٧ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

كرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خير داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبة يعنى حافظ چشمه فذنه لم اگر نه بوده مي به كشنه مي شدند اهل بهوان اگر به تحقيق من خوف كنم ايكنه نراك خواهيد كرد عمل را هراينه خبر كنم شما را با آنچه حكم كرد خدای غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و) براي آنكس كه فذل كرد اوشان را در حاليكه بينداده بودن نماز اوشان را شفا داده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم \*

این ذکر مناظره و بحث کردن عبد الله پسر عباس است  
فرقه درويزه را و بحث آوردن عبد الله بر اوشان (خ و) در آن  
چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خ و)

١٨٧ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت الحوزة و اعتزلوا في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي عليه السلام يا امير المؤمنين ابرئ بالصلوة اعلي اكام هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون فقالوا مرحبا بك يا ابن عباس فما جاء بك قلت لهم اتيتكم من عند اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم رسول الله صلعم و صهره الذي أنزل فيهم القرآن و هم اعلم بتدريسه منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما تقولون فانتم اتيتموني فقلت ما تقولون علي اصحاب رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله بن عباس ( خ و ) گفت هرگاه خارج شد فرقه حوزة و جمع شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را بر او سلام اني امير المؤمنين سرور كن نماز را يعنى نماز ظهر بدو حرات شايد كه من كلام كدام انگروه را گفت علي رضي الله عنه تحقيق من خوف ميكدم اوشان را از قتل برتر گفتم به چنان پس جامعه پوشيدم و شانه كردم موى را و داخل شدم بر اوشان در مكاني نصف روز و اوشان مى خوردند طعام را پس گفتم خوشي ياد ترا اي ابن عباس پس چه چيز آورد فرا گفتم براى اوشان آمدم نذر شما از نذر صاحب خانه ببي ( د . خ . ل . م ) و از نذر هجرت كندگان و باري كندگان و از نذر پسر عم رسول خدا ( د . خ . ل . م ) داماد آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر از نازل قرآن از شما و نيست در شما مردمي از اوشان هرايده رسادم شما را آنچه مي گوييد اوشان و رسادم اوشان را آنچه مي گوييد شما پس جدا شدند براى من چنانچه از اوشان گفتم بياريد چه اعتراض ميكندند بر اصحاب پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بر پسر عم او گفتمند آن مردم سه اعتراض اند گفتم چه اند اينها گفتمند اينها يكى از آنها پس تحقيق علي مرتضى

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال و الحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قتال و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلتم هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا معنى نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتكم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبيه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلتم اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني ( ن - فانا ) اقواً عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمنه ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتیم این اعتراف یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراف پس تحقیق عالی فعلی کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم گافران پس تحقیق حلال شد بدی اوشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی اوشان و نه کشان اوشان گفتیم این اعتراف دو بند پس چیست اعتراف سوم پس گفتند هو خود ذات خود را از امیر المومنین پس اگر نیست امیر المومنین پس او امیر کافرین است گفتیم ایما دزد شما چیزی است سرای این سه اعتراف گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتیم برای اوشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و سنة نبی او (د. خ. ل. م) آنچه که رد کند قول شما را ایما باز خواهید گشت گفتند ارے گفتیم اما قول شما حکم کرد علی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق بدان نیست که تحقیق گردانید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين  
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله مذكم متعمدا فجزاء  
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم  
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه  
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات  
 البين و حقن دماءهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و  
 في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل  
 و حكمنا من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدنكم  
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دماءهم افضل من  
 حكمهم في بضع امرأة اخبرجت من هذه قالوا نعم قلن و اما

او ربع درهم است پس حكم كرد خدای غالب و بزرگ ایفکه حکم کند در  
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسانیکه ایمان آورده به قتل کنید  
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس  
 بر او جزاء ان مثل آنچه است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو  
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی  
 ایفکه کرد انید او را طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا  
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح  
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است  
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا  
 حکم را در زن و زوج او و اگر دانید شما ناساز گاری و خلاف در میان مرد  
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر  
 اراده دارند باصلاح ارادن کار زوجین ساز گاری افکند خدا در میان زن و  
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ای حکم مردمان در صلاح  
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان  
 در نگاه زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارچ ای گفتیم اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون  
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قلت انما تستحل  
 منها ما تستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلت لیست باهنا  
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی ارلی بالمومنین من  
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج  
 اخرجتم من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل  
 المومنین فانما اتبکم بمن ترضون نشهد ان نبي الله صلعم يوم  
 الحديبية صالح المشركين فقل لعلي رض اكتب يا علي هذا ما  
 صالح عليه محمد (رسول الله) فلما كتب قالوا لو نعلم انك  
 (رسول الله) لاطعنالك فاكتب محمد بن عبد الله فقال (رسول الله) صلعم

قتل کرد و نه بدی کرد و نه تاراج ایا پس بدی خواهید کرد مادر خود  
 عایشه را و حلال میدارید از او آنچه که حلال میدارید از غیر او و حال  
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم  
 از او آنچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر  
 خواهید گفت نیست عایشه رض مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما  
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبي بهتر است به مومنان از ذات  
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو  
 گمراهی هستید پس بپارید از آن جواب را ایا پیروان امدم ازین سوال  
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المومنین پس  
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاهدی میدهم  
 تحقیق نبي خدا (د. خ. ل. م) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس  
 گفت انحضرت برای علي (خ. و) ندویش اي علي این آنچه است که  
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتند کفار  
 که اگر دانیم ما که تحقیق تر پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهج یا علی رسول الله اللهم انک تعلم انی رسولک اصب یا علی  
و اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله  
صاعم خبر من علی و قد محی نفسه و لم یکن محوه ذلک محو  
من الخیوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و  
خروج سائرهم فقتلوا علی ضلائهم قتلهم المهاجرون و الانصار \*

ذکر الاخبار المویدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معویه صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن  
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق  
عن محمد بن کعب القرظي عن علقمة بن اسحق ( ن - قیس )  
قال قلت لعلی رضه تجعل بیک و بین ابن اکبات حکما

بمؤنس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م ) محو  
کن ای علی لفظ رسول الله را ای نار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق  
پیغمبر تو ام محو کن ای علی و بدویس این انجیز است که صالح کرد  
بر او محمد پسر عبد الله و قدم خدا است هرگاه پیغمبر خدا ( د . خ .  
م ) بهتر است از علی و حال اینکه تحقیق محو کردن انحضرت ذات  
خون را و نبود این محو از نبوة ابا خارج شدن ارايين اغراض گفند اری  
پس رجوع کرد ازان خوارج دو هزار و خارج شدند باقی اوشان پس قتل  
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند اوشان را فرقه مهاجرون و انصار \*

این کز خبر های تأیید کننده است برای انچه نیز که مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حدیث ... از ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد  
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر  
هاشم جشی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر  
اسحاق ( ن - قیس ) گفت علقمة گفتم علی را ( د . خ . و ) ایای میکنی میان  
خود و میان پسر خونده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من



قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [ فقالوا لو نعلم ] ( ن - فقال سهيل لو علمنا ) انه رسول الله ما قاتلناه امكها فقلت هو و الله رسول الله و ان غم انفك لا و الله لا امكوها فقال لي رسول الله صلعم انني مكانها فاريتك فمكها و قال اما لك مثلها ستانديها مضطهدا \*

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثني و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء رضي قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب علي كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا نكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسندگ پيغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) روز حديبيه پس نوشتم اين انجيز است كه صالح كرد بر ان محمد پيغمبر خدا پس [ گفتند اگر دانيم ] ( ن - گفت سهيل اگر ميدانستم ) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ كنيم اورا مكو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه مكو خواهم كرد ان لفظ را پس گفتم مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) بذا مرا مكان ان لفظ را پس نمايدم الحضرت را پس مكو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق براي تست مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا و مقهورا \*

۱۸۹ — خير داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبرداد مارا محمد پسر مثني و محمد پسر يسار گفتند ان هردو حديث كود مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنيدم براء را ( خ . و ) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . س ) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت علي كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شركت كنندگان مذويس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا به

نقاتلک فقال لعابي رض أممکھ فقال ما انا بالذي اسکوه فمکاهها  
رسول الله صلعم ببده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة  
ايام ولا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسألو  
ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه \*

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان الزهاري قال حدثنا عبيد الله  
بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن  
عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذى القعدة فاتى  
اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم ( ن - واصلهم )  
على ان يقيم ( ن - يقيموا ) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي کردیم ترا پس گفت انحضرت علي را ( خ - و ) محو کن از  
رسول الله را پس گفت علي مرتضى من نه آنکس ام که محو کنم ان لعظ  
را پس محو کرد انرا پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) به دست مبارک  
خود پس صلح کرد انحضرت مشرکان را بر اینکه داخل شود انحضرت و  
اصحاب او مکه را سه روز و نه داخل شوند انرا مگر به کیسه های ساز  
جنگ پس سوال کردم انحضرت را ( و گفت ابن بشار راوی سوال کردند  
مشرکان انحضرت را ) چیست جلبان السلاح گفت انحضرت کیسه ها است  
بالچیز که درو است \*

۱۹۰ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان زهاری گفت احمد حدیث  
کرد مارا عبيد الله پسر موسی گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از  
ابي اسحاق از براء پسر عازب ( خ - و ) گفت عمره کرد پیغمبر خدا  
( د - خ - ل - م ) در ماه ذی قعدة پس آمد اهل مکه را اینکه بگذارند انحضرت  
را اینکه داخل شود انحضرت مکه را تا اینکه حکم کرد انحضرت اوشان را  
در اینکه قایم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشندند مسلمة ازان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو تعلم  
 انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن  
 عبد الله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال  
 لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا امحو ابدا فاخذ رسول الله  
 صلع الكتاب فمكها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان  
 ( رسول الله ) ( بن عبد الله ) و كتب هذا ما قضى عليه محمد  
 بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القرب  
 و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه و لا يمنع  
 احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل  
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشتند این انجیز است که حکم کرد بر او محمد رسول الله  
 گفتند نه اقرار میکنم به رسول الله اگر دانیم که تحقیق نو پیغمبر  
 خدا هستی نه منع کنیم ترا چیزی را و لكن تو محمد پسر عبد الله  
 هستی گفت انحضرت من رسول الله ام و من محمد پسر عبد الله  
 ام و گفت انحضرت علي را مهر کن لفظ رسول الله را گفت علي  
 ( خ و ) قم خداست نه مهر خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر  
 خدا ( د خ ل م ) کتاب را پس مهر کرد او را و نه خوب بود اینکه به  
 نوید انحضرت پس نوشت مکان ( رسول الله ) ( پسر عبد الله ) را و نوشت  
 این انجیز است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل  
 شود انحضرت مکه را به ساز جنگ مگر به شمشیر در پیام و اینکه نه خارج  
 شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس  
 را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس  
 اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت  
 مدت سه روز آمدند کفار نزد علي بر او سالم پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج رسول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم  
فتنارها ( ن - فاخذ بيدها ) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة  
عابها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد  
و جعفر رضى الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال  
جعفر ابنة عمي و خالتي تكتني و قال زيد ابنة خي فقضى بها  
رسول الله صلعم لخالتيها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض  
انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و  
قال لزيد انت اخونا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال  
انها بنت اخي من الرضاة \* قال ابو عبد الرحمن خالقه يحيى  
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فردى عن اسرائيل عن

را بايد كه خارج شود از ميان ما پس تحقيقى گذشت مدت پس بديرون  
آمد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة  
ندا ميگردد اى عمو اى عمو پس رسيد ادرا علي ( خ . و ) پس گرفت ادرا  
علي مرتضى به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سالم فزدك  
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه كرد دران  
دختر علي و زيد و جعفر ( خ . و ) پس گفت علي من گرفتم ادرا و اين  
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خالته او زير من  
است و گفت زيد دختر برادر مدست پس حكم كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
پان دختر كه او براي خاله اوست و فرمود خاله بديرون مادر است پس  
گفت براي علي ( خ . و ) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را  
مشاهه هستي نو پيدايش مرا و خوي مرا و گفت براي زيد تو برادر ما  
هستي پس گفت علي مرتضى ايا زوج بى كني دختر حمزة را پس فرمود  
الحضرت تحقيق او دختر برادر من است از شير دهى و گفت ابو  
عبد الرحمن خلاف كرد آن - ديت را يحيى پس و ادم قزويني اخر ان

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبيرة بن مریم عن عی رض \*  
 ۱۹۱ - انبانا محمد بن عبدالله بن المبارک قال حدثنا یحیی  
 هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن هانی بن  
 هانی و هبيرة بن مریم عن عی رض انهم اختصموا فی ابنة  
 حمزة فقصی بها رسول الله صلعم اذ خالدها و قال ان الخالة ام  
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لایحل لی انها ابنة اخي  
 من الرضاة قال و قال لی انت منی و انا منك و قال لیزید  
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخر  
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین \*

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر  
 هانی و هبيرة پسر مریم از علی ( ح - و ) \*

۱۹۱ - خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد  
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا  
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر هانی و هبيرة پسر مریم از علی ( ح - و )  
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزة پس حکم کرد باریغبر خدا  
 ( د - ح - ل - م ) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است کفتم ای  
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیتکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق  
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود الحضرت مرا تو از  
 هستی و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما  
 هستی و گفت برای جعفر مشابه شدی تو یزدادش مرا و خوی مرا \*  
 این احقر کتاب است و درود قویست بر سوار ما و مالک ما که نام

پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام \*

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب

